

درک تشکیلاتی از شرایط حساس کنونی

سرمقاله

دفتر سیاسی حزب آباد

در حالی که امیدهای کاذب و وعده های دروغین پسابرجام یکی بعد از دیگری محو می شوند، سایه ی واقعیت سیاه جنگ، فقر و فروپاشی بر کشور گسترش می یابد. در شرایط کنونی برای کمتر فرد خوشبینی این چشم انداز وجود دارد که شرایط ایران بتواند بدون یک تغییر مهم ادامه یابد. اما پرسش اساسی این است که این دگرگونی چیست؟ از چه نوعی است؟ چه کسانی گردانندگان و چه کسانی بازیگران آن خواهند بود؟

پاسخ به این پرسش بستگی به نگاه هر فرد دارد. آنها که عادت به سکون و تنبلی دارند می گویند باید صبر کرد و دید که چه می شود؛ یا باید منتظر شد تا ببینیم دیگران چه می کنند. در مقابل، اراده گرایان بر آن هستند تا ببینند چگونه می توانند با کنش هدفمند خود شرایط کشور را از رفتن به سوی فاجعه ای حتمی باز دارند.

این دوگانگی میان انفعال گرایان و اراده مندان نه فقط میان افراد، که در بین تشکل های سیاسی نیز موجود است. کم نیست شمار سازمان های سیاسی که، بدون ابتکاری مشخص، در انتظارند اوضاع به این سمت یا سمتی دیگر بچرخد و آنها به مشاهده و تأسف و تأثر بسنده کرده و یا در بهترین حالت، در این باره به اظهار نظر و موضع گیری بپردازند.

فرهنگ انفعال سال ها، که نه، دهه هاست میان بخش عمده ای از اپوزیسیون رواج پیدا کرده و حتی نهادینه شده است؛ به نحوی که برخی از تشکل ها، به طور اصولی، خود را در حد یک تجمع از موعظه گران سیاسی می بینند که کاری جز قلم فرسایی و حرف ندادنند. آنها عنوان می کنند که وظیفه شان، حتی به عنوان یک تشکل سیاسی، فراتر از نقد و بررسی اوضاع نیست. دامنه ی این باور به حدی است که آنها، مستقیم یا به طور ضمنی، به تشکل هایی که به دنبال عمل گرایی هستند می تازند و

با عضویت در احزاب،
دمکراسی شهروندی
فردای ایران را تدارک
ببینیم.



درک تشکیلاتی از شرایط حساس کنونی

(سرمقاله)

صفحه ۱

اپوزیسیون واکنشگرا، حزب کنشگرا

صفحه ۴

حاکمیت ملی و استقلال کشور

صفحه ۱۱

چگونگی حل اختلاف میان نیروهای سیاسی

صفحه ۱۷

آزادی، ضرورت انسان ماندن

صفحه ۲۲

قدرت در سیاست را درک کرده و برای تحقق هر چه زودتر آن در اپوزیسیون تلاش می‌کند. جای یک آلترناتیو مردمی در صحنه به راستی خالی است و تا زمانی که اراده و عمل مشخص تشکل‌های دمکراتیک به آن تبلور نبخشند، این مهم به صورت خودبخودی شکل نخواهد گرفت.

- برقراری ارتباط گسترده با مردم و تقویت پایگاه اجتماعی خود یکی دیگر از ضرورت‌های پیش روست که باید به صورت مبرم به آن پرداخت. برای نشان دادن قدرت خویش به دشمن، باید توان بیکران مردم را در کنار خویش داشت و برای این منظور باید با جامعه و قشرهای مستعد آن ارتباط برقرار کرد و پیام تأثیرگذار خود را به گوش آنها رساند. برای این منظور بهره‌برداری برنامه‌ریزی شده از تمام ابزارهای ارتباطاتی موجود باید مورد نظر قرار گیرد.

- مورد دیگر، تقویت درون تشکیلاتی است. سازمان‌های سیاسی و احزاب واقع‌گرا در این شرایط باید با گسترش و تقویت ساختار تشکیلاتی خود، خویش را آماده‌ی قبول مسئولیت‌های بزرگ‌تر و مهم‌تر بکنند. عضوگیری بیشتر، آموزش اعضا، تقویت انسجام درون‌سازمانی، ساماندهی پشتیبانان و هواداران خویش و نیز بالا بردن روحیه‌ی مبارزاتی و نیز افزایش کارآمدی اعضا، بخشی از وظایف مطرح در این حوزه می‌باشند.

در سایه‌ی چنین پردازشی جدی و پی‌گیر است که می‌توانیم امیدوار باشیم اپوزیسیون برانداز و تشکل‌های عضو آن، این بار، نه در قالب حرف و آرزو، بلکه در شکل عمل و برنامه وارد صحنه‌ی سیاسی شوند و در این فاز فروپاشی توأم رژیم و کشور، رژیم را فروپاشانده و کشور را نجات دهند.

وظیفه‌ی ما:

حزب ایران آباد به عنوان یک حزب واقع‌گرا، آن چه را که مطرح شد در دستور کار خود قرار داده است و تلاش می‌کند تا در این راه گام بردارد. در این راستا امیدواری ما این است که سایر تشکل‌های سیاسی نیز با یک برداشت واقع‌بین و مسئولیت‌پذیر به صحنه آیند تا بتوان از به هم پیوند دادن این کوشش‌ها نتیجه‌ای ملموس برای نزدیکی اپوزیسیون برانداز و شکل‌دهی به یک آلترناتیو مردمی به دست آورد. حزب ما آمادگی آن را دارد که با تمام تشکل‌های اصول‌گرای اپوزیسیون به همکاری در این راستا بپردازد. شعار همیشگی ما در این مورد روشن است: «توافق نظری حداقلی، همکاری عملی حداکثری».

این سازمان‌ها و احزاب کنشگر را «ماجراجو»، «قدرت‌طلب» و یا «احساساتی» تلقی و معرفی می‌کنند. آنها در توجیه انفعال و در سرزنش برخورد فعال بسیار می‌گویند و می‌نویسند.

و این درست همان فرهنگ باطلی است که رژیم ضد مردمی، برای سال‌های سال، آرزو و تلاش می‌کرده بر اپوزیسیون حاکم شود تا در سایه‌ی آن، بتواند با آرامش و با خیال راحت از بی‌خطری اپوزیسیون، به جنایت و غارت مردم ستم‌دیده‌ی ایران ادامه دهد.

امروز اما شرایط متفاوت است. دیگر جای شکی باقی نمانده که رژیم ایران نه فقط در تأمین کمترین پیشرفت و ترقی برای کشور عاجز است، که حتی قدرت بازداشتن ایران از پسرفت تاریخی را هم ندارد. به عبارت دیگر، هر مشاهده‌گر منصفی این نکته را دریافته است که ایران ما به مسیری افتاده که در آن، محو و فروپاشی، با سرعتی بی‌سابقه، در حال فرا رسیدن است، -اگر تا همین حالا فرا نرسیده باشد! چنین یقینی دیگر جایی برای مسامحه‌گری‌های متداول باقی نمی‌گذارد. اگر در سه دهه‌ی گذشته، همچنان فضا و فرصتی برای بازی‌های پوچی چون اصلاح طلبی، میانه‌روی و «تغییر تدریجی» بود، امروز کسی نیست که نداند کشور در پرتگاه یک سقوط پرهزینه‌ی تاریخی است. تاریخی از این نظر که اگر این روند اضمحلال و از هم پاشیدن شالوده‌های کشور کلید بخورد، کمتر کسی می‌تواند تصویری از احتمال بازگشت به شرایط عادی در ایران آینده داشته باشد.

اما سؤال مهم در این میان این است: اگر قرار باشد قربانی انفعال نشویم و بخواهیم خط حرکت و اراده‌گرایی را پیش بگیریم، به طور مشخص و به عنوان تشکل سیاسی، چه می‌توانیم بکنیم؟

چه باید کرد؟

در پاسخ به این سؤال چند ضرورت بدیهی مطرح می‌شود. ذکر فهرست‌وار این موارد نباید از اهمیت آنها و نیز اهمیت پیوند بین آنها بکاهد:

- نخست آن که هیچ سازمان و حزبی به تنهایی قادر به پیشبرد کار مبارزه‌ی منجر به تغییر کوتاه مدت نیست. این تنها در صورت تشکیل جبهه‌ای از نیروهای همسوی سیاسی است که می‌توان یک جریان قوی و تأثیرگذار را تدارک دید. به همین خاطر، تلاش برای نزدیک‌سازی نیروهای همسوی سیاسی و عبور از تمام موانع عینی و ذهنی این نزدیکی، وظیفه‌ی مبرم و آنی هر تشکلی است که اهمیت عنصر

که همه کسانی که به دمکراسی باور دارند به این حزب و یا احزاب مشابه بپیوندند و با مشارکت فعال در کار سیاسی در این برهه‌ی سرنوشت‌ساز، به ایفای یک نقش عقلانی و مؤثر بپردازند.

آری، این تنها در سایه‌ی فهم جمعی و یک درک سیاسی عمیق است که می‌توانیم زمینه‌های لازم برای دخالت فعال و تأثیرگذار در شرایط تاریخی حساس ایران امروز را تدارک دید. #

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

۴ آذر ۱۳۹۶

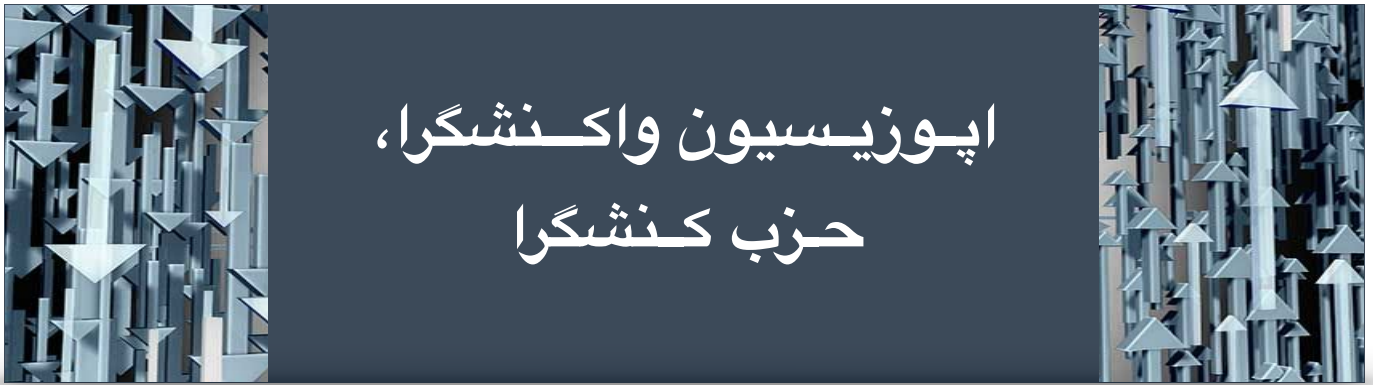


به عبارت دیگر ما به دنبال این نیستیم که با هیچ تشکل برانداز دیگری بر سر همه‌ی اصول توافق نظری داشته و پس از اطمینان از «همفکری کامل» به کار مشترک عملی بپردازیم. برعکس، ما بر این باوریم که می‌بایست بر سر حداقلی از اصول توافق کرد و بعد به حداکثر تلاش مشترک و همگرایی عملی پرداخت. اصولی که ما به عنوان حداقل ها مطرح می‌کنیم چنین است: باور به دمکراسی، آزادی سیاسی و احترام به حقوق دیگران، حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران، عدم وابستگی به بیگانه. همین چند نکته برای ما کفایت که بتوانیم اشتراک نظر خود با یک تشکل سیاسی را مبنای همکاری مشخص با آن قرار دهیم.

در کنار این سعی و تلاش تشکیلاتی، انتظار ما از افراد و شهروندان ایرانی در داخل و خارج از کشور این است که در این راستا، به جای انفعال و ترس و یأس و یا حتی کار مبارزاتی پراکنده، به تشکل‌های سیاسی مردمی موجود بپیوندند و به کار منظم و متمرکز بپردازند. به همین خاطر حزب ما امیدوار است

امروز شرایط متفاوت است. دیگر جای شکی باقی نمانده که رژیم ایران نه فقط در تأمین کمترین پیشرفت و ترقی برای کشور عاجز است، که حتی قدرت بازداشتن ایران از پسرفت تاریخی را هم ندارد. به عبارت دیگر، هر مشاهده‌گر منصفی این نکته را دریافته است که ایران ما به مسیری افتاده که در آن، محو و فروپاشی، با سرعتی بی سابقه، در حال فرا رسیدن است، - اگر تا همین حالا فرا نرسیده باشد! چنین یقینی دیگر جایی برای مسامحه‌گری‌های متداول باقی نمی‌گذارد. اگر در سه دهه‌ی گذشته، همچنان فضا و فرصتی برای بازی‌های پوچی چون اصلاح طلبی، میانه‌روی و «تغییر تدریجی» بود، امروز کسی نیست که نداند کشور در پرتگاه یک سقوط پرهزینه‌ی تاریخی است. تاریخی از این نظر که اگر این روند اضمحلال و از هم پاشیدن شالوده‌های کشور کلید بخورد، کمتر کسی می‌تواند تصویری از احتمال بازگشت به شرایط عادی در ایران آینده داشته باشد.





اپوزیسیون واکنشگرا، حزب کنشگرا

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

پیشگفتار

در مقابل رژیم ارتجاعی، که برای استقرار و تحکیم پایه‌های قدرت استبدادی خود از همان فردای بر سر کار آمدن غیرانسانی‌ترین شیوه‌ها را به کار گرفت، تشکل‌های سیاسی ایرانی یکی پس از دیگری از در مخالفت درآمدند. به جز چند استثناء، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی با پیشینه‌های متفاوت و برخوردار از باورها و پایه‌های فکری و ایدئولوژیک گوناگون، از میان آنهایی که پیش از بهمن ۵۷ نطفه‌شان بسته شده بود یا آنهایی که پس از آن شکل گرفته بودند، مبارزه با جمهوری اسلامی را آغاز کردند. به مرور زمان که حلقه‌ی استبداد تنگ و تنگ‌تر می‌شد و با آغاز اولین موج‌های سرکوب و دستگیری و اعدام، این تشکل‌ها فعالیت‌های درون‌مرزی خود را به بیرون مرزها انتقال دادند. جریانات گوناگونی هم در این سال‌ها در خارج از کشور در مخالفت با رژیم شکل گرفتند. این همه طیف وسیعی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی را تشکیل می‌دهد که دهه‌هاست هر کدام به نحوی و در حدی در حال فعالیت و مبارزه با این نظام فاسد و خودکامه هستند.

با این وجود، از آنجایی که تلاش بخش بزرگی از تشکل‌های اپوزیسیون از حد تهیه یک نشریه رسمی، فراهم کردن یک وبسایت اینترنتی و صدور هر از چندی یک اطلاعیه در محکومیت این یا آن جنایت رژیم فراتر نمی‌رود، این گونه به نظر می‌رسد تاکنون در قالب یک خطر جدی برای نظام حاکم ظاهر نشده باشند.

ضعف اپوزیسیون ایرانی در تقابل کارآمد با رژیم در حدی است که کارنامه‌ی مبارزاتی بسیاری از جریانات سیاسی ما در این چهار دهه، تنها محدود به واکنش آنها در برابر رفتارهای جنایتکارانه‌ی رژیم می‌شود. نیروهایی که به دلیل عدم توانایی خود در پیشبرد یک نقشه‌ی راه عملی و واقع‌گرا، نه تنها موفق به تضعیف این حکومت در راستای براندازی آن نشده‌اند، بلکه

برعکس، در برخی موارد، ناکارآمدی‌ها و اشتباهات تاکتیکی و استراتژیکی آنها به نفع رژیم تمام شده و اسباب ادامه‌ی حیات آن را فراهم کرده است. آنچه در تمامی این سال‌ها مورد نیاز یک

مبارزه‌ی مؤثر جهت سرنگونی این حکومت بوده، ابتکار عمل، اقدام و کنشگری بوده است؛ ویژگی‌هایی که به معنای واقعی کلمه اپوزیسیون ایرانی تاکنون نتوانسته برای خود فراهم کند.

نوشتار پیش‌رو، در ابتدا، به ارائه‌ی تعریفی روشن از دو مفهوم کنشگرا و واکنشگرا و تفاوتی که بین این دو وجود دارد اشاره می‌کند تا در ادامه، پس از معرفی دلایل گرایش به واکنشگرایی نزد اپوزیسیون ایرانی، به ضرورت‌ها و راهکارها برای برون‌رفت از این سنت نامطلوب و ورود به عرصه‌ی کنشگرایی سیاسی بپردازد.

کنشگرایی و واکنشگرایی:

تفاوت در چیست؟

پیش از آن که به تفاوت بین این دو مفهوم در زمینه‌ی سیاسی بپردازیم، تعریفی از هر کدام داشته باشیم:

• **کنشگرا:** فرد یا جریانی است که به ابتکار خود از شرایط موجود برای آغاز یک حرکت جدید استفاده می‌کند.

چنان که از این گزاره برمی‌آید، کنشگرا در انتظار دیگران نیست، بلکه خود، برخوردار از ابتکار عمل، طرح، ایده و فکر است که با اتکا به آنها سرمنشاء و آغازگر حرکات و اقدامات در راستای پیشبرد برنامه‌ی خود می‌شود. کنشگرا پیوسته به دنبال یافتن و اجرایی کردن طرح و ایده‌های جدید است و با ابتکار عمل پیوسته و هدفمند خود عرصه را بر نیروی مخالف خویش تنگ و تنگ‌تر می‌کند.

خصلت عملگرایی، از کنشگرا جریانی پویا می‌سازد، جریانی دارای توان‌های مدیریتی و عملیاتی. جریانی که موجب واکنش

دلایل واکنشگرایی نزد اپوزیسیون ایرانی

حساب نیروهای سیاسی ایرانی که با وجود ادعای تعلق به جریان «اپوزیسیون»، با بخش‌هایی از رژیم همکاری و همدلی دارند را از این بحث جدا کنیم. تمرکز کنیم به روی ریشه‌دار و مزمن بودن خصلت واکنشگرایی تشکل‌های که با تمامیت نظام مخالف هستند. در گام بعدی بپذیریم که چنانچه نمی‌خواهیم این رژیم سرپا گرفتار به بحران‌های ساختاری همچنان بر سر قدرت بماند و باقی آن چه از ایران و ایرانی را به جا مانده هم به نابودی بکشاند، وقت آن است که ریشه‌های این درد را به درستی شناسایی کنیم و چاره‌ای بر آن بیاندیشیم. چرا که خوب می‌دانیم، مگر آن که تاریخ مصرف جمهوری اسلامی از سوی قدرت‌های جهانی تمام شده باشد و در یک محاسبه‌ی هزینه و سود و زیان برای خود به دنبال جانشین این نظام با نوع ضدمردمی از آن بروند؛ وگرنه، چهل سال که گذشت، چهل سال دیگر هم خواهد گذشت و کشور ما شاید رنگی از آزادی و آبادی را نبیند. پس بپردازیم به ریشه‌ها و دلایل واکنشگرایی جریانات سیاسی ایرانی تا بعد ببینیم، راه حل برون‌رفت از آن چیست:

• **نبود خود باوری:** شاید به جرأت بتوان گفت، اپوزیسیون ایرانی در بخش اعظم خود فاقد عنصر خودباوری است. نخستین دلیل انفعال و سکون نیروهای سیاسی ما عدم باور آنها به توان عملیاتی خود است؛ ضعفی که ریشه در شکست‌ها و سرخوردگی‌های پرشمار تاریخ سیاسی یک صد ساله‌ی اخیر کشور ما دارد. آزادیخواهی و عدالتجویی بی‌نظیر پیشگامانی که به کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و زیر سؤال رفتن دستاوردهای مشروطه ختم شده بود و یا شکسته شدن اراده‌ی ملتی برای تسلط بر ثروت‌های ملی خود به واسطه‌ی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

سرهای بسیاری از فرزندان شریف این آب و خاک بر سر دار یا در گریبان فرو رفته بود پیش از آن که موج شور و هیجان همه‌گیر و همگانی ۵۷ و بلای یک انقلاب جعل ماهیت شده همچون صاعقه‌ای کور بر سر مردم ما فرود آید و بهترین‌هایش را به زیر خاک برد. اولین موج دستگیری‌ها و اعدام‌ها، سپس کشتار ۶۷، ۱۸ تیر و بعد از آن جنبش ۸۸، سرخوردگی پشت سرخوردگی، شکست پس از شکست. یأس و عدم باور به توان خود جزیی از حافظه‌ی جمعی ما شد و نمی‌بایست پنداشت که تشکل‌های سیاسی ما مستثنی‌ماندند و سهمی از این میراث نبردند.

طرف مقابل شده و با سلب حرکت از نیروی دشمن، آن را وادار به اقدام و پاسخ به عمل خود می‌کند. سیاست صحنه‌ی قدرت است و عرصه‌ی رویارویی؛ به گواهی تاریخ، در تقابل بین دو نیروی سیاسی، جریانی برنده است که کنشگرا باشد، نیرویی که در انتظار اقدام دشمن و رقیب نخواهد نشست و خود حرکت را آغاز می‌کند.

• **واکنشگرا:** فرد یا جریانی است که نسبت به ابتکارات و اقدامات دیگران واکنش نشان می‌دهد.

برخلاف نیروهای کنشگرا، جریان واکنشگرا با تکیه بر توان و طرح خود حرکتی را آغاز نمی‌کند، منتظر است دیگران عملی انجام دهند و تا نسبت به آن از خود عکس‌العمل نشان دهد. بنا به تجربه، دو نوع سرنوشت می‌تواند در انتظار تشکل‌های سیاسی واکنشگرا باشد:

• یا به دلیل سکون و عدم حرکت به جلوی خود به مرور زمان فرسوده شده، تحلیل می‌روند و از صحنه خارج می‌شوند. با این توضیح که فرسودگی تشکل‌های واکنشگرا از هر رقم که باشد، - فیزیکی، مادی، روانی و یا تشکیلاتی -، صرف پیدا کردن ماهیت ایستا این تشکل‌ها را به سمت اضمحلال و نابودی سوق می‌دهد.

• و یا در دوره‌ای از حیات خود، به دلیل ضعف شدید، اسیر حرکت و ابتکار عمل دشمن شده، به دلیل غفلت خود ضربه خورده و از صحنه خارج می‌شوند.

تلاش بی‌وقفه‌ی دستگاه‌های اطلاعاتی از همه رنگ جمهوری اسلامی برای این که طیف گسترده‌ی اپوزیسیون ایرانی را به واکنشگرایی تقلیل دهند بر کسی پوشیده نیست؛ به نحوی که در مقابل اعمال ضدانسانی رژیم به عکس‌العمل بسنده کنند و سودای ابتکار عمل و اقدام‌های تهاجمی هدفمند در سر نپروراندند.

رژیم کنونی دهه‌هاست با صرف منابع مالی فراوان و استفاده از روش‌هایی مبتنی بر ایجاد ترس و ترور، حيله‌گری، توطئه، استقرار جریان‌های انحرافی و نفوذی وابسته به نظام، تولیدات رسانه‌ای فریبکارانه و غیره در راه تضعیف، انفعال و انحراف اپوزیسیون خود کوشیده است. پرسش اساسی اما در این است: به چه دلایلی، خواسته یا ناخواسته، شمار بالایی از تشکل‌های سیاسی ما در این دام گرفتار آمده و تبدیل به نیروهای سیاسی فاقد عمل شده‌اند؟

• **فقدان توانایی های مدیریتی:** در کنار دلایلی که برشمرده شد و انگشت به روی جنبه ی روانی مشکل می گذارد، ضعف مشخص دیگری نزد اپوزیسیون ایرانی وجود دارد که جنبه ی مادی مشخص و ملموس دارد: ناتوانی آنها در تدارک و برنامه ریزی مبارزات خود. تعیین هدف، تهیه ی طرح، تبدیل طرح به پروژه و سپس اقدام به اجرای آن، بخش اصلی و از ضروریات کنشگری سیاسی کارآمد است. در فقدان توانایی های مدیریتی پایه ای و به دلیل عدم استفاده ی درست از قابلیت های خود گاه شاهدیم، با مستقر شدن نوعی فضای رقابت و تقلید از یکدیگر، همگی این جریانات در مسیر ناکارآمد حرکت می کنند.

ادامه مطلب در صفحه ۷

مادامی که جرأت روبرویی با مشکلات نهادینه شده نزد اپوزیسیون ایرانی از جانب ما وجود نداشته باشد، مبارزات فرسایشی شده و در عمل از حرکت باز می ایستد.

صرف ابراز مخالفت با دشمن، چنانچه کنشی هدفمند و پیوسته را به دنبال نداشته باشد، به پیروزی منجر نمی شود.

این گزاره، منطقی و در عین حال بدیهی به نظر می رسد، اما گویی از جانب آن بخش از اپوزیسیون که خود را طی این دهه ها تنها به واکنش نشان دادن، آن هم در قالب حرف و نه عمل محدود کرده است، نادیده گرفته می شود. تا زمانی که به اندازه ی کافی جریانات کنشگرای منسجم و توانمند در صف اپوزیسیون ایرانی شکل نگرفته باشد، موحبات نگرانی رژیم فراهم نخواهد شد؛ به جنایت، به غارت، به استثمار و وطن فروشی و جنگ افروزی خود ادامه خواهد داد. تا به امروز رژیم کنشگرا و صاحب ابتکار عمل و بخش اعظم اپوزیسیون ما در حال عکس العمل به ابتکار عمل رژیم بوده است و تا زمانی که چنین باشد، بخواهیم یا نخواهیم، دوست داشته باشیم یا خیر، برنده ی بازی، رژیم ضد مردمی خواهد بود.

• **فقدان اعتماد بنفس:** این ضعف، یعنی عدم وجود اعتماد به نفس نزد تشکل های سیاسی ما که از دلایل تقویت خصلت واکشگرایی نزد آنهاست، نتیجه ی منطقی دلیلی است که نخست برشمردیم یعنی نبود عنصر خودباوری. برغم آن که ریشه در نارضایتی گسترده ی مردمی داشت، اپوزیسیون ایرانی، به دلیل نداشتن اعتماد به نفس لازم، قادر نشد از فرصت های مناسب ایجاد شده توسط جنبش دانشجویی سال ۷۸ و یا جنبش سبز به درستی استفاده کند.

در این برهه ها، شوربختانه بیش از هر چیز شاهد بودیم عمده فعالیت جریانات سیاسی ما محدود به خبررسانی و صدور اطلاعیه و محکوم کردن این یا آن رفتار رژیم ماند؛ به جای آن که از توان بالقوه این جنبش ها برای پیشبرد مبارزه و تضعیف رژیم استفاده کند، فرصت های تاریخی را سوزاند. بار دیگر اپوزیسیون ما از درک ضرورت اقدام و عمل برنامه مند باز ماند و رژیم با سرکوب و ارباب و فریبکاری بر سر جای خود باقی ماند.

• **ترس و محافظه کاری:** کنشگران و تشکل هایی در صف اپوزیسیون ایرانی وجود دارند که بنا به دلایلی ترس را در خود درونی کرده اند، به همین دلیل منفعل شده و «فعالیت» های خود را به واکنش نشان دادن های بی خطر نسبت به رفتارهای رژیم تقلیل داده اند.

این احساس ترس می تواند دلایل متعددی داشته باشد: وحشت از ترور شدن، بیم از دست دادن مال و اموال خود در ایران و یا در مورد برخی که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم حمایت قدرت های خارجی را می پذیرند، ترس از دست دادن این کمک های خارجی. چنین جریاناتی به مرور زمان از مواضع شفاف و روشن یک نیروی اپوزیسیون برانداز عقب نشینی کرده و رو به محافظه کاری و مصلحت نگرایی های خاص موقعیت خود می آورند.

• **باور به ضعف و ناتوانی:** دلیل دیگری که نزد جریانات سیاسی اپوزیسیون خصلت واکشگرایی مستقر شده، وجود گفتمان دفاعی ناشی از ضعف است. بسیاری از این تشکل ها با وجود داشتن پتانسیل بالا، به دلیل عدم باور به قابلیت های خود و عادت به داشتن حس ناتوانی، به جای بالفعل کردن توان بالقوه ی خویش، وقت را به گفتگو از ضعف های خود می گذرانند. این جریانات گویا فراموش کرده اند که یکی از ضروریات مبارزه ی مؤثر با دشمن، شرکت فعالانه در اکسیون ها و ارائه ی گفتمانی تهاجمی و قدرتمند بر ضد آن است.

واکشگرایی اپوزیسیون، راز بقای رژیم

دلایلی که برشمرده شد، واقعیت‌هایی است، که هرچند ناخوشایند، می‌بایست به آنها آگاه بوده و درباره‌ی آنها واضح، روشن و بدون تعارف صحبت کرد. مادامی که جرأت رویارویی با مشکلات نهادینه شده نزد اپوزیسیون ایرانی از جانب ما وجود نداشته باشد، مبارزات فرسایشی شده و در عمل از حرکت باز می‌ایستد.

صرف ابراز مخالفت با دشمن، چنانچه کنشی هدفمند و پیوسته را به دنبال نداشته باشد، به پیروزی منجر نمی‌شود.

این گزاره، منطقی و در عین حال بدیهی به نظر می‌رسد، اما گویی از جانب آن بخش از اپوزیسیون که خود را طی این دهه‌ها تنها به واکنش نشان دادن، آن هم در قالب حرف و نه عمل محدود کرده است، نادیده گرفته می‌شود. تا زمانی که به انداره‌ی کافی جریان‌ات کنشگرای منسجم و توانمند در صف اپوزیسیون ایرانی شکل نگرفته باشد، موجبات نگرانی رژیم فراهم نخواهد شد؛ به جنایت، به غارت، به استثمار و وطن‌فروشی و جنگ افروزی خود ادامه خواهد داد. تا به امروز رژیم کنشگرا و صاحب ابتکار عمل و بخش اعظم اپوزیسیون ما در حال عکس‌العمل به ابتکار عمل رژیم بوده است و تا زمانی که چنین باشد، بخواهیم یا نخواهیم، دوست داشته باشیم یا خیر، برنده‌ی بازی، رژیم ضد مردمی خواهد بود.

در اثبات این ادعا، یک نمونه از ترفندهای رژیم را برای ناتوان کردن اپوزیسیون و سوق دادن هر چه بیشتر آن به سمت انفعال و فعالیت‌های بی‌خطر برای نظام به خاطر بیابوریم: جریان اصلاحات. ابتکار عملی که در سال ۱۳۷۶ و بر اساس طرحی از دفتر مطالعات ریاست جمهوری و نیروی اجرایی باندهای اطلاعاتی زیر نظر سعید حجاریان در دستور عمل قرار گرفت. این خرگوشی بود که از کلاه شعبده بازی رژیم درآمد و هنوز که هنوز است «جادوی» آن در ساختن کبریت بی‌خطر از اپوزیسیون ادامه دارد. ماجرا با انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ شروع شد و وارد بازی کردن مهره‌ای به نام خاتمی، با گفتمانی جذاب برای طبقه‌ی متوسط ایرانی و خوشایند در زمینه‌ی سیاست خارجی. رژیم با پیاده کردن طرح اصلاحات، در داخل کشور بخش عظیمی از نیروهای مخالف و ناراضی را شناسایی و تحت کنترل و هدایت خود درآورد و در خارج از کشور با «صدور» چهره‌های اصلاح طلب وابسته به رژیم، به میان صفوف اپوزیسیون واقعی، خطوط را مخدوش کرد و گفتمان انحرافی سازش با بخشی از رژیم را به راه انداختند.

به این ترتیب رژیم موفق شد، از جمله به واسطه‌ی همسویی جناح‌های نرم سیاسی - همان‌ها که خیانت به بخش سالم اپوزیسیون را در سابقه‌ی خود به‌یاد می‌کنیدند، فعالان سیاسی خارج از کشور را به شکل گسترده به زیر عبای خاتمی ببرد و اپوزیسیون فاقد ابتکار عمل و استراتژی را متلاشی و نابود کنند. رژیم در این زمینه کنشگرا بود و پیش از آن که حتی واکنشی از جانب اپوزیسیون متوجه آن شود، تئوریسین‌ها و مهره‌هایش در دل اپوزیسیون و رسانه‌های فارسی زبان مستقر کرد؛ هم خط تحلیلی این رسانه‌ها را به کنترل خود درآورد و هم هدایت بخشی از اپوزیسیون و ایرانیان مقیم خارج از کشور را. و البته در پیاده کردن این طرح، نظام به ظاهر غرب ستیز و ضد صهیونیست جمهوری اسلامی و در واقع همواره مطلوب قدرت‌های غارتگر جهانی، از کمک اتقاق‌های فکر این کشورها برای پیاده کردن موفقیت آمیز جریان اصلاح طلب بی‌نصیب نماند.

این گونه است که در نبود یک اپوزیسیون دارای طرح و ابتکار عمل، رژیمی ضد مردمی عمری چهل ساله برای خود خرید، چهل سالی که به بهای فرسوده شدن ۸۰-۹۰ درصد اپوزیسیون ایرانی تمام شده است. اکنون «اپوزیسیون ایرانی» بیش از آن که یک واقعیت ملموس و مادی باشد، تبدیل به یک مفهوم و یک ایده شده است. این سرنوشت، چیزی نیست جز نتیجه‌ی مشخص افتادن جریان‌ات سیاسی ما در خط و مسیر واکشگرایی؛ این که نه ضرورتش را درک کردند و نه توانستند خود را از این روحیه و عادت رها کنند. با ابتکار عمل و کنشگرایی خود، تاکنون این رژیم است که برنده‌ی این بازی باقی مانده است.

ضرورت وجود یک اپوزیسیون

کنشگرا برای شکست رژیم

چنانچه شرح آن رفت، بدون تغییر و برعکس کردن این منطق کنشگری و واکشگری حاکم بر روابط بین اپوزیسیون و رژیم، محال است بتوانیم شاهد تغییراتی بنیادین، در مسیر مثبت آن، در ایران باشیم. سپردن زمان به زمان نیز تنها به وخامت اوضاع می‌انجامد. انتظار و بی‌عملی اپوزیسیون و مخالفین حکومت جمهوری اسلامی، این حکومت را در روحیه‌ی کنشگری خود تقویت می‌کند و در مقابل، مخالفان را هرچه بیشتر به فضای واکشگری و انفعال عادت می‌دهد.

در این میان، بزرگترین خطر شاید، فرسوده شدن منابع و نیروهای انسانی اپوزیسیون باشد که با گذر زمان به کلی از بین می‌رود. بالا رفتن متوسط سنی فعالان حاضر در صحنه‌ی

تفاوت میان دو مفهوم «سازمان» و «سازماندهی» مشخص نشده است و به اشتباه می‌پندارند داشتن و یا تشکیل دادن یک جریان سیاسی به معنای انجام کار و فعالیت به شکل سازمان یافته‌ی آن است. این در حالی است که صرف نظر از این که نام یک سازمان و تشکل سیاسی چه باشد و تا چه اندازه انقلابی باشد و یا این که این تشکل تا چه اندازه بزرگ یا کوچک باشد، واقعیت و توان عملی مدیریتی هر تشکل است که تعیین کننده‌ی وجود و کیفیت عنصر «سازماندهی» در آن خواهد بود. توان عملی مدیریتی: ضرورتی که در واقع دشوارترین بخش کار است. شاید به استثنای شمار بسیار پایینی از سازمان‌ها و احزاب ایرانی که این ضرورت را درک کرده و سعی در پیشبرد کار تشکل‌یابی و مدیریتی در درون خود دارند، باقی آنها سال‌هاست به داشتن وبسایت و لوگو و دادن اطلاعات و نشریه بسنده می‌کنند و خبری از حضور فعالانه آنها در صحنه و برپا کردن اکیسون، عمل و اقدام سیاسی، که به عنصر سازماندهی و توانایی‌های مدیریتی نیاز دارد، نیست.

• جذب نیرو و آموزش و سازماندهی آنها:

ضرورت دیگر پس از تشکل‌یابی و سازماندهی، توان جذب نیرو است، نیرویی که قرار است وارد عمل و کنشگری شود. سازماندهی تشکل‌ها با جذب نیرو و آموزش آنها در داخل و خارج از کشور است که ملموس و ماده می‌شود. احزاب و سازمان‌های ما نیاز به سیستم سازی، شبکه سازی و ایجاد پیوند بین آنها دارند، که البته با رعایت نکات امنیتی و شناخت دقیق از عملکرد دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم می‌بایست به پیش رود، تا این نفرت و نیروها بتوانند دست به اقدام زده و بر اساس طرح و برنامه‌های مشخص وارد تهاجم و عمل شوند. این کار نیاز به توان مدیریت بسیار بالا و صرف وقت و کار زیاد دارد و مشکلات و انشعاب‌هایی که در بسیاری از سازمان‌ها رخ داده حاکی از سختی خاص این بخش از کار می‌باشد. برای آن که منطق غلط حاکم بر کشورمان را بشکنیم و از شر این رژیم خلاص شویم، اپوزیسیون ما باید بتواند افرادی توانا و به شمار کافی در اختیار داشته و روی آنها به عنوان نیروی عملیاتی خود حساب باز کند. جریانات سیاسی ما باید قادر به سازماندهی و مدیریت نفرت و اعضای خود باشند و این کاری است که در آن نمی‌توان و نباید وقفه ایجاد کرد.

• جذب امکانات و تدارک کنشهای آینده:

تقویت توان مدیریتی و سازماندهی و جذب نیروی کافی نیست، علاوه بر آن نیاز احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون به امکانات

اپوزیسیون سبب شده که در عمل دیگر قادر به فعالیت مبارزاتی کارآمد نباشند. این خطر را جدی بگیریم و هر چه سریع‌تر به ضرورت تغییر این روند نامطلوب و شکل دادن به یک نیروی اپوزیسیون کنشگرا بپردازیم؛ چرا که تنها در این صورت است که قادر خواهیم بود رژیم را به جای عمل کردن، وادار به واکنش به اقدامات مبارزاتی خود کنیم، تا جایی که در نهایت با غافلگیر کردن حکومت، آن را نابود و به زباله‌دان تاریخ بفرستیم. پرسش اصلی اما این است، چگونه؟ به ضروریاتی در این راستا بپردازیم:

• تغییر فرهنگ حاکم بر فعالان و تشکل‌های سیاسی:

بخش نخست و شاید اصلی کار در وجه روانی آن است و با ترک عادت‌ها شروع می‌شود، با ترک روحیه‌ی بی‌تحریکی و واکنشگری و جایگزین کردن آن با عنصر خودباوری و اعتماد به نفس. فعالان ما می‌بایست به احساس درونی شده‌ی ترس و ناتوانی و ضعف در مقابل دشمن در وجود خود غلبه کنند. نمونه‌ی روشن از این تلاش، کاری است که در قالب «سازمان خودرهاگران» از سال ۱۳۸۸ آغاز شد، با یک هدف اصلی و پایه‌ای: زنده کردن، فعال کردن و تقویت روحیه‌ی خودباوری نزد هموطنان داخل و خارج کشور. پایه‌ی فلسفی خودرهاگری، همانگونه که از اسم آن برمی‌آید چنین بود:

«ما انسان‌ها نجات دهنده‌ی جز خود نداریم.»

با این پیام روشن، سازمان خودرهاگران نوید نجات انسان ایرانی به دست خویش و با اراده‌ی خویش را می‌داد، نوید گسستن قید و بندهای خودساخته، همچون ترس، احساس ضعف و نبود اعتماد به نفس و باور به خود؛ همان خصلت‌هایی که اپوزیسیون ایرانی همچون زنجیری بر دست و پای خود زده و موجبات انفعال و واکنشگری آن را فراهم می‌آورد.

این در حالی است که اگر نخواهیم صحنه را به دشمنان خود واگذار کنیم، و از این دور باطل و سنت نامطلوب انفعال و سکون بیرون بیاوریم ضرورت دارد عنصر خودباوری را در خویش تقویت کنیم. ما به عنوان انسان، دارای توان بی‌نهایت هستیم و قادر به انجام هرکاری خواهیم بود، اگر از خرد و عقل جمعی استفاده کنیم و با تکیه بر خواست و اراده‌ی خود به حرکت درآییم و در مسیر رسیدن به هدف به پیش رویم.

• تشکل‌یابی و سازماندهی برای مدیریت مراحل حرکت:

گره‌ی دیگر کار نزد اپوزیسیون ایرانی، عدم درک درست از ضرورت تشکل‌یابی و سازماندهی برای حرکت به سمت هدف است. برای بسیاری از فعالان و تشکل‌های سیاسی ما هنوز

دلار سرمایه نیاز دارد. این مهم به خصوص در ابتدا و همچنین در ادامه بر عهده ی آن بخش از هموطنانی باید باشد که دارای حداقلی از توانایی مالی هستند و خود امکان و یا تمایل به فعالیت سیاسی مستقیم را ندارند. ایرانی هایی که عین حال خواهان تقویت جریانات مستقلی هستند که برای حفظ اصالت مردمی کار خویش دست به روی قدرت های بیگانه دراز نمی کنند.

• برنامه ریزی برای اقدامات مشخص:

ضرورت دیگری که برای ایجاد تحرک در صف اپوزیسیون ایرانی وجود دارد، داشتن طرح و برنامه ریزی برای انجام اقدامات مشخص تاکتیکی و تکنیکی در راستای استراتژی کلی هر یک است.

از جمله استفاده از مناسبت هایی مانند چهارشنبه سوری، سیزده بدر، انتخابات رژیم، روز کارگر، روز زن و غیره برای برنامه ریزی و تبدیل آنها به فرصتی برای یک حرکت اعتراضی، به دلیل حضور مردم در خیابان ها. در طی این سال ها به وضوح مشاهده کرده ایم که کارهایی مانند صدور اطلاعیه برای بزرگداشت یک روز تاریخی یا برای محکوم کردن رژیم نتیجه ی ملموسی نداشته و در عمل، هرگز تهدیدی برای رژیم محسوب نشده است.

نیاز داریم اقداماتی صورت دهیم که نیروهای رژیم را غافلگیر کند، ابتکارهایی که برای رژیم قابل پیش بینی نبوده و به ما اجازه دهد در عمل دست بالا را داشته باشیم. این کاری است که به توان برنامه ریزی بالایی نیاز دارد و بدون وجود عنصر خود باوری و در نبود نیرو و نفراتی که به درستی سازماندهی و مدیریت می شوند امکان پذیر نمی باشد.

• آغاز و مدیریت اقدامات مشخص:

پس از پرداختن درست به آنچه در بالا درج شد و با برنامه ریزی و کسب آمادگی لازم برای اقدام مشخص، ضرورت بعدی جرأت کردن و کار را آغاز کردن است. عملی که باید گام به گام، بر اساس طرح قبلی از پیش برده شود تا به هدف مقطعی و درازمدت تر خود برسد.

این امر نیاز به مدیریت قوی و ایجاد پیوند بین نیروهای داخل و خارج از کشور دارد. پیشبرد نبرد نهایی، نیاز به شبکه سازی، مرکز مدیریت، مرکز فرماندهی و پست فرماندهی در داخل کشور دارد و تا نباشد نمی توان به معنای واقعی کار را به پیش برد.

مالی و مادی باید تأمین شود. رژیم جمهوری اسلامی میلیاردها دلار پول نفت و گاز و قاچاق را در چنگ خود و سپاه و نیروی قدس و سایر تروریست های خویش دارد؛ در حالی که بسیاری از تشکل ها در صف اپوزیسیون حتی با تأمین هزینه های ناچیزی مثل نگهداری یک وبسایت مشکل دارند. این امر البته طبیعی است، زیرا نمی توان در نبود تعداد اعضای کافی، نه به معنای واقعی کلمه مبارزه ی سیاسی را به پیش برد و نه فعالیت های اقتصادی را.

تردیدی نیست که تبدیل شدن اپوزیسیون منفعلی امر روزی ما به اپوزیسیونی کنشگرا بدون فراهم شدن امکانات مالی محال است. پیشبرد مبارزه در مقابل رژیمی با توان مالی بالا به میلیون ها

بدون ایجاد تغییر و برعکس کردن منطق کنشگری و واکنشگری حاکم بر روابط بین اپوزیسیون و رژیم، محال است بتوانیم شاهد تغییراتی بنیادین، در مسیر مثبت آن، در ایران باشیم. سپردن زمان به زمان نیز تنها به وخامت اوضاع می انجامد. انتظار و بی عملی اپوزیسیون و مخالفین حکومت جمهوری اسلامی، این حکومت را در روحیه ی کنشگری خود تقویت می کند و در مقابل، مخالفان را هرچه بیشتر به فضای واکنشگری و انفعال عادت می دهد. در این میان، بزرگترین خطر شاید، فرسوده شدن منابع و نیروهای انسانی اپوزیسیون باشد که با گذر زمان به کلی از بین می رود. بالا رفتن متوسط سنی فعالان حاضر در صحنه ی اپوزیسیون سبب شده که در عمل دیگر قادر به فعالیت مبارزاتی کارآمد نباشند. این خطر را جدی بگیریم و هر چه سریع تر به ضرورت تغییر این روند نامطلوب و شکل دادن به یک نیروی اپوزیسیون کنشگرا بپردازیم؛ چرا که تنها در این صورت است که قادر خواهیم بود رژیم را به جای عمل کردن، وادار به واکنش به اقدامات مبارزاتی خود کنیم، تا جایی که در نهایت با غافلگیر کردن حکومت، آن را نابود و به زباله دان تاریخ بفرستیم.

حزب ایران آباد در تلاش است چنین حزبی باشد؛ حزبی که در برنامه‌ی سیاسی خود تدارک تهاجم به این رژیم استبدادی و گرفتن سهم از قدرت برای ساختن آینده‌ای متفاوت برای ایران را دیده است. کسب قدرت سیاسی هدف حزب ماست و تشکلی که چنین هدفی نداشته باشد دیگر حزب نیست، انجمن فرهنگی و یا محفل گفتگو است. مرامنامه و برنامه‌ی سیاسی ما به روشنی گویای اقداماتی است که ما در راستای ساختن یک جامعه‌ی انسانی در ایران می‌خواهیم انجام دهیم، جامعه‌ای مبتنی بر مردمسالاری اجتماعی، جایی که قدرت سازمان یافته‌ی شهروندان، یا همان قدرت اجتماعی، بر قدرت سازمان یافته‌ی دولتی، یا همان قدرت سیاسی، برتری خواهد داشت. اما برای این مهم ما نیاز داریم حزب خود را تثبیت و تقویت کنیم و با احزاب همسوی دیگر که توان عملیاتی خود را بالا می‌برند همکاری عملی داشته باشیم، بدون آن که وارد بحث‌های اقلانعی و بی‌انتهای نظری شویم.

✱

سرنگون کردن این رژیم فاسد و ضد انسان و مدیریت دوران گذار، کار هیچ تشکل سیاسی به تنهایی نخواهد بود، اقدامی است حاصل ائتلاف و اقدام مشترک عملی احزاب مردمی همسو. تشکیل چنین جبهه‌ی متحدی نیازمند احزابی است که در عملکرد و برنامه‌ی سیاسی آنها خصلت تهاجمی و کنشگرا ملموس باشد. در آستانه‌ی ورود به چهارمین سال از فعالیت خود، حزب ایران آباد بیش از همیشه پذیرای تمامی هموطنانی است که باور دارند ریشه کن کردن استبداد در ایران نیاز به کاری جمعی، خردمحور، اخلاق مدار و سازمان یافته دارد. #

حزب ابزار مناسب برای تبدیل اپوزیسیون

از واکنشگرا به کنشگرا

اپوزیسیون ایرانی در کلیت خود تنها یک مفهوم است که واقعیت آن را احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف تشکیل می‌دهند. ایجاد و تقویت خصلت کنشگرایی در صف اپوزیسیون ایرانی به شکل کلی خود و کسب آگاهی به ضرورت‌ها در این راستا صورت نمی‌گیرد، به محمل و قالب مناسب برای این کار نیاز دارد، به تحزب، یعنی ابزار مناسب برای ورود به عرصه کنشگری سیاسی. شکل‌گیری احزاب قوی که هر یک در دل خود عنصر عملگرایی هدفمند را به درستی پرورش دهند، تنها راه تبدیل اپوزیسیون ما از یک طیف واکنشگرا و منفعل، به نیرویی خودباور، شجاع، تهاجمی، برنامه‌ریز و کنشگر است.

برخلاف آنهایی که تصور می‌کنند با داشتن رسانه و نشریه و صدور اطلاعیه می‌توان جمهوری اسلامی را شکست داد، ما بر این باوریم که تنها راه حل مناسب در ایجاد و تقویت احزاب مردمی مستقل و قدرتمند است؛ احزابی برخوردار از پایه‌های فکری در تناسب با واقعیات جامعه‌ی امروز ایران و یک برنامه سیاسی تهاجمی و دقیق جهت کنشگری، استراتژی کاری که واقع‌بینانه و عملگرا باشد.

این احزاب باید همانگونه که گفته شد توان مدیریتی و سازماندهی کنش و عمل داشته باشند، برای خود نیرو و نفرات و پایگاه اجتماعی فراهم کنند، از ایجاد امکانات برای منابع مالی سالم غافل نمانند، طرح بریزند، برنامه‌ریزی کنند، خود را باور کنند و با اعتماد به نفس و بدون ترس، برخورد و مقابله با رژیم را در قالب اقدامات هدفمند و سازمان یافته به پیش برند.



امروزمان آگاهی و آزادی فردایمان آبادی

www.iraneabad.org

حزب ایران آباد، خواهان ایرانی آزاد و آباد



دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

پیشگفتار

استقلال عمل دولت ها، سرنوشت ملت هایی که بر آن حکم می رانند را رقم می زند. گرایش طبیعی ملت ها به حفظ هویت ملی مستقل خود، بحث استقلال و عدم وابستگی دولت هایشان به قدرت های بیگانه را به موضوعی حساسیت برانگیز تبدیل می کند. این حساسیت آنجا افزون می شود که روی دیگر سکه ی استقلال، استفاده ی ابزاری از آن برای دخالت در سرنوشت دیگر ملت هاست که قدرت های بزرگ جهانی در جاه طلبی های ژئواستراتژیک اعمال می کنند.

در راستای عنوان این نوشتار، سطور پیش رو به مفهوم استقلال کشورها می پردازد و عنصری که تبلور آن است یعنی **حاکمیت ملی** بود و نبود و نیز کیفیت و کمیت حاکمیت ملی عامل شاخص تعیین کننده ی استقلال هر کشوری است. برای درک بهتر این مفاهیم بحث را با مفهوم دولت-ملت آغاز کنیم.

دولت-ملت: پدیده ای دوگانه و در هم تنیده

با ارائه ی گزاره ای کوتاه حاکمیت ملی را می توان این گونه تعریف کرد:

حاکمیت ملی عبارت است از سیطره ای که یک دولت-ملت بر تمامیت جغرافیایی-سیاسی خویش اعمال می کند.

و در تکمیل این تعریف با گزاره ی زیر می توان به واژه ی ترکیبی «دولت-ملت» معنا بخشید:

وجود دولت-ملت به معنای بودن یک دولت به عنوان مجموعه ای اجرایی و مشخص است که ملتی ساکن در یک حوزه ی جغرافیایی معین را نمایندگی می کند.

با مراجعه به تاریخ جوامع بشری درمی یابیم که پدیده ی دولت-ملت به موازات انقراض سلسله های امپراتوری به وجود آمده است. پیش از تولد دولت-ملت ها، سلطه بر سرزمین ها به طور عمده توسط امپراتوری هایی مانند امپراتوری پارس، امپراتوری روم، حبشه و یا عثمانیه صورت می گرفته است که بر یک

قلمروی جغرافیایی بسیار گسترده غلبه یافته و بر چندین ملت فرمانروایی می کردند. با نابود شدن تدریجی این شکل از حکمرانی، ملت ها و دولت ها توانستند حیات خود را با استقلال بیشتری به پیش ببرند و رابطه ی در هم تنیده ی این دو پدیده، بستر ساز زایش مفهوم دولت-ملت شد. این وجود دوگانه، یعنی وجودی ترکیب شده از دولت و ملت به عنوان عناصر سازنده و ضرورت وجودی آن، پدیده ی دولت-ملت را برخوردار از پیچیدگی خاصی می کند: از یک سو، یک ملت اگر بخواهد دولت خود را داشته باشد، می بایست ابتدا در یک جغرافیای مشخص مستقر شده و سکنی گزیند و از سوی دیگر، دولتی که می خواهد حاکم بر ملتی شود، باید بتواند مشروعیت سیاسی و پشتوانه ی مردمی را برای خود کسب کند.

همه پرسه اخیر استقلال در کردستان عراق، به خوبی دشواری فراهم شدن همزمان این دو روی سکه ی دولت-ملت را نشان داد، که تا فراهم نشود یک دولت-ملت جدید مادیت پیدا نمی کند. در این مورد خاص می بینیم که ایجاد دولت-ملت کرد، در گرو دو عنصر باقی می ماند: یکی، گرد هم آوردن در یک حیطه ی جغرافیایی معین مردمانی است که در چهار کشور بزرگ و با سابقه ی تاریخی ایران، ترکیه، سوریه و عراق پراکنده هستند و دیگری، کسب مشروعیت ملی و بین المللی برای دولتی به نام کردستان، که در طول تاریخ مسبوق به سابقه نبوده و ریشه ای سیاسی ندارد.

جدا از وجه پررنگ دخالت بیگانه در این ماجرا و به طور خاص، استفاده ی ابزاری دولت اسرائیل از این همه پرسه به نفع خود، ضرورت فراهم شدن همزمان دو شرطی که در بالا گفته شد برای به وجود آمدن دولت-ملت کرد، آن را به موضوعی بغرنج تبدیل می کند. نمونه ای قدیمی تر این دست وقایع، تشکیل مجموعه ای به نام اسرائیل است، که شاهدیم پس از گذشت هفت دهه، هنوز که هنوز است، به یک دولت-ملت به معنای دارای مقبولیت حقوقی و جهانی تبدیل نشده است.

که این دولت خودکامه به مردم رنج‌دیده‌ی این کشور وارد کرد، نزدیک به یک دهه و نیم بعد از پایان دوران حکمرانی صدام، همچنان آشکار است و ادامه دارد. عراق در جنگ و تنش داخلی، تبدیل به کشوری چند تکه و رو به تجزیه شده است. دچار دخالت و اعمال نفوذ مستمر قدرت‌های خارجی، از ایران و آمریکا و عربستان گرفته، تا دولت صهیونیستی اسرائیل، تنها چیزی که در عراق اثری از آن دیده نمی‌شود حاکمیت ملی و استقلال کشور است. دلیل اصلی این وضعیت را در نبود پیوند لازم بین دولت و ملت عراق، چه در زمان صدام و چه در حال حاضر باید جستجو کرد. یک ملت و یک دولت که نه در کنار هم، بلکه هر کدام جدا و به تنهایی در تلاش برای حفظ منافع خود بوده است؛ به همین دلیل در موضع ضعف قرار گرفته و ناگزیر شکست خورده است.

مشابه این وضعیت، یعنی فقدان همبستگی بین دولت و ملت، نزدیک به چهار دهه است در ایران جاری است. به وضعیت جمهوری اسلامی در ارتباط با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دقت کنیم: فاقد مشروعیت ملی، بی‌لیاقت و ناتوان در دفاع از حقوق ملی مردم ایران، این نظام بازنده‌ی همیشگی به هنگام عقد قراردادهای بین‌المللی است. به چند نمونه توجه کنیم:

- بازبینی سهم کشورها از دریای مازندران: سهم روسیه در این ماجرا تغییر نمی‌کند و همان ۵۰ درصد باقی می‌ماند، در حالی که سهم ایران از پنجاه درصد باقی‌مانده درصد کاهش می‌یابد.
- حقایق‌ی هیرمند رود: دولت نتوانست در این مورد از حاکمیت ملی مردم ایران دفاع کند و با تبدیل شدن هیرمند به رودخانه‌ی خشک در بخش ایرانی آن، سهمی دیگر برای ایران بر جای نماند و نزدیک به نیم میلیون هموطن سیستانی ما منبع معاش خود را از دست دادند.
- وضع تحریم‌های متعدد و سخت‌گیرانه در ارتباط با پرونده‌ی اتمی و دیگر بهانه‌ها و همچنین جریمه‌های کلان در دادگاه‌های بین‌المللی: چهار دهه است که این رژیم به دلیل عملکرد غلط و دخالتجویی‌های خود، تحریم‌ها و جریمه‌هایی را بر ایران تحمیل کرده که هزینه‌اش را ملت ایران و اقتصاد فروپاشیده کشور ما می‌پردازد.

تمام این باج‌دهی‌ها و وطن‌فروشی‌ها را این دولت دشمن انسان ایرانی، فقط و فقط در راستای حفظ منافع و موقعیت و قدرت اقلیتی دزد و جنایتکار و فاسد انجام می‌دهد، بدون آن که سرنوشت امروز و فردای میلیون‌ها ایرانی برایش کوچک‌ترین اهمیتی داشته باشد. همان‌طور که شرایط امروز ایران، وضعیت کنونی عراق نیز نشان می‌دهد:

جنبه‌ی دیگر مقوله‌ی دولت-ملت که حائز اهمیت بسیار می‌باشد، وجه حقوقی آن است. قبضه کردن قدرت توسط یک مجموعه (یا فرد) و استیلای سیاسی در قالب یک دولت بر ملت و سرزمینی مشخص به معنای وجود دولت-ملت در آن کشور نیست. برای آن که این مفهوم در سرزمینی از لحاظ حقوقی مشروعیت پیدا کند، ضرورت دارد پیوندهای لازم و کافی بین دولت و ملت در آن کشور وجود داشته باشد. مثال مشخص آن دولت‌های جمهوری اسلامی، کره‌ی شمالی و اسرائیل (در بخش اشغالی) که هر یک به نوبه‌ی خود موفق شده‌اند زمام امور را در کشوری به دست گیرند و دهه‌ها خودسرانه بر مردم آن حکم برانند؛ اما هیچ یک از این سه دولت نتوانسته است پشتوانه‌ای مردمی برای خود فراهم کند و ریشه در عمق و گستره‌ی اقشار جامعه بدواند. رابطه‌ای که بین ملت و دولت در این سه کشور وجود دارد، رابطه‌ای است از جنس حاکم و محکوم.

در این میان، واقعیت این است که عملکرد به دور از قاطعیت سازمان ملل متحد در قبال بسیاری از دولت‌های فاقد مشروعیت ملی، مرزهای حقوقی مفهوم دولت-ملت را مخدوش کرده و بر ابهام‌ها در این زمینه می‌افزاید. در این راستا، شوربختانه شاهدیم که در بسیاری از موارد، کافی است که نیرویی موفق شود زمام امور را در کشوری به دست گیرد، حتی با از شیوه‌های غیردمکراتیک و استبدادی، تا سازمان ملل آن را به عنوان دولت رسمی کشور بازشناسی کند. این امر نه تنها به ضرر ملت‌ها در این کشورهاست، بلکه گاه به ضرر دولت‌ها نیز تمام می‌شود؛ چرا که مبنای کار و معیار تشخیص یک دولت-ملت‌ها به روی میزان و نوع پیوندی گذاشته نمی‌شود که بین ملت با دولت و برعکس برقرار است. زیان و صدمه‌ای که از به قدرت رسیدن یک دولت خودکامه بر ملتی وارد می‌شود، در محاسبات سازمان ملل متحد، پیش از به رسمیت شناختن آن وارد نمی‌شود. در حالی که با در نظر گرفتن این شاخص‌ها، سره از ناسره جدا شده و دولت-ملت‌های قلبی به راحتی قابل شناسایی می‌شوند. مورد دولت‌های جعلی مانند سودان جنوبی که حاصل فشار دولت‌های قدرتمند غربی از جانب کمپانی‌های نفتی بوده است در این باب قابل ذکر است.

مثالی واضح در این باره، شرایط عراق بعد از به قدرت رسیدن صدام حسین است که نمونه‌ی بارزی از یک دولت-ملت قلبی است. فردی تمامیت خواه قدرت را قبضه می‌کند و ترکیب دولت او از افرادی است که بیشترین آنها نه با مردم پیوند دارند و نه از یک پشتوانه‌ی سیاسی قوی برخوردارند. در اینجا می‌بایست از حاکمیت دولت صحبت کرد و نه وجود یک دولت-ملت. فزون بر یک میلیون و نیم عراقی که به واسطه‌ی وجود حکومت ضدملی صدام حسین کشته شدند، عوارض و صدمه‌ای

خسارت و هزینه‌ی هنگفت باج دهی دولت‌های فاقد پشتوانه‌ی ملی را در واقع ملت‌ها می‌پردازند. ملت‌هایی که دولت‌هایشان بر خلاف منافع ملی آنها عمل می‌کند، ناتوان و ضعیف هستند و دولت‌های مستبد و فاقد پشتوانه‌ی مردمی، به واقع آسیب‌پذیر و منفعل در عرصه‌ی مناسبات جهانی.



معیار تشخیص دولت‌های غیرمردمی

به چند ویژگی مختص دولت‌های استبدادی و ضدمردمی فاقد حاکمیت ملی اشاره کنیم تا شناسایی آنها آسان‌تر شود:

- **سرکوب شدید مخالفان داخلی خود:** برخوردی از جنس دستگیری، حبس، اعدام، برگزاری دادگاه‌های قلابی، شکنجه، سر به نیست کردن، ترور و قتل‌های زنجیره‌ای مخالفان با قدرت خودکامه، بخشی جدایی‌ناپذیر از رفتار دولت‌های ضدمردمی است. برخورد چنین نظام‌هایی با روزنامه‌نگاران، کنشگران مدنی و صنفی و فعالان در فضای مجازی نیز چندان بهتر نیست.

- **در خفقان نگاه داشتن فضای سیاسی:** با ممانعت از برقراری فضای سالم و آزاد سیاسی، چنین حکومت‌هایی هرگز به جناح‌ها و احزاب مردمی اجازه‌ی فعالیت آزادانه و حضور در رقابت‌های انتخاباتی نمی‌دهند. در سایه‌ی چنین خفقانی، خود دولت‌ها بازی‌های انتخاباتی پوشالی و رقابت‌های قلابی راه می‌اندازند تا مردم را به پای انتخاب بین بد و بدتر، انتخاب بین دزد و جنایتکار بکشانند.

حتی در همین خیمه‌شب بازی مسخره‌ی خود، گاه همچون خرداد ۸۸ که ریسمان عروسک‌ها از دستشان رها می‌شود، باز حاضر به پذیرش نتیجه‌ی انتخابات قلابی خود نمی‌شوند. در این مورد خاص تیم تبهکار سپاه، بیت رهبری و موتلفه، پیش از برگزاری انتخابات تصمیم خود درباره‌ی نتایج آن را گرفته بود.

- **هیچگونه نظارتی از سوی جامعه بر عملکرد خود نمی‌پذیرد:** در ایران تحت سلطه‌ی این حکومت ضدمردمی، نظارت جامعه که هیچ، حتی نظارت نمایندگان مجلس حاصل انتخاباتی فرمایشی رژیم تحمل نمی‌شود. به محض این که بخواهند موضوعی زیر ذره بین قرار دهند، به «فضولی» آنها با جمله‌ی معروف «کش ندهید!» خامنه‌ای خاتمه داده می‌شود و مسئله عقیم و کور باقی می‌ماند. تنها مورد شناخته شده‌ای که این نظام، نه از سوی جامعه، بلکه از جانب قدرت‌های خارجی و به اجبار، به نظارت تن داده، آن هم توأم با زور و توسری، در ارتباط با فعالیت‌های اتمی آن است: بیش از چهارصد سرکشی به تأسیسات و زیرساخت‌های اتمی طی دو سال گذشته که بیست و پنج بار آن به صورت سرزده صورت گرفته است. علاوه بر این بازرسی‌ها، دوربین‌های نصب شده، تصاویر مربوط به این مراکز را لحظه به لحظه از طریق ماهواره به نهاد نظارت بین‌المللی مربوطه ارسال می‌کند.

- **وضع قوانین به میل خود و تعویض همان قوانین به دلخواه:** در قانون اساسی ایران پدیده‌ی مستبدانه‌ی ولایت فقیه گنجانده می‌شود که دیرتر بنا به نیاز نظام به ولایت مطلقه‌ی فقیه تبدیل می‌شود. همزمان با قدرت رسیدن خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه به خواست وی پست نخست‌وزیری حذف می‌شود و بعد به تدریج مقام ریاست جمهوری به تدارکاتچی ولایت فقیه تقلیل می‌یابد.

- **تنظیم سیاست‌های کلان کشور بر مبنای منافع اقلیت حاکم و نه منافع ملی و مردمی:** سیاست خارجی نظامی ضد مردمی در ایران و دخالتجویی‌های منطقه‌ای آن که کشور ما را به مرز یک جنگ منطقه‌ای کشانده است. سودجویی سران سپاه در احداث بی‌رویه‌ی سدها، محیط زیست و منابع آب‌های زیرزمینی ما را نابود کرده، عملکرد باندهای مافیایی حاکم بر کشور در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره همه و همه نشان از آن دارد که سیاست‌های کلان کشور را بر اساس منافع اقلیت حاکم و نه منافع ملی مردم ایران تنظیم می‌شود.

• **چرخش نیروی مردمی به سمت یک دولت ضدمردمی:** لایه های مرتجع و مستبد مرتبط با بازار و روحانیت در سال ۵۷، با تکیه بر سازماندهی چندساله ای که توانسته بودند صورت بخشند، سوار بر حرکت گسترده ی ملت شده و قدرت را غصب کردند. به این ترتیب، از جمله با طرح و حمایت بیگانگان، نظامی بر سر کار آمد که در ابتدا حمایت بخش بزرگی از جامعه را با خود داشت؛ اما به سرعت خصلت ضد ملی آن افزوده شد و غلبه کرد، از ملت ایران فاصله گرفت و به دشمن آن تبدیل شد.



آیا پایان حکومت ضدمردمی، به معنای آغاز دولت-ملت است؟

با وصف آنچه گفته شد، سلسله پرسش هایی می تواند ذهن را به خود مشغول کند. سؤالی که ملت هایی که درگیر حکومت های متشکل از دژخیمان مستبد هستند باید از خود بپرسند، از جمله ملت ایران:

آیا دولت های دشمن مردم برانداختنی هستند؟ آیا یک دولت ضد مردم را می توان با یک دولت-ملت واقعی جانشین کرد؟ یا اینکه، با ساقط کردن اینگونه حاکمیتها، دولتی از جنس خودشان جایگزین آنها خواهد شد؟

پاسخ هر سه سوال می تواند مثبت باشد، اما در این میان، آنچه اهمیت دارد شیوه ی جانشین کردن یک حکومت ضدمردمی است و نیروی محرکه ای که آن را به پیش می برد؛ چرا که این مهم ترین بخش از دگرگونی است و ماهیت این تحول، تعیین کننده ی ماهیت نظام سیاسی جایگزین خواهد بود.

• **به خدمت گیری ثروت های ملی در راستای منافع شخصی اقلیت حاکم:** در دولت های ضدمردمی، ثروت های ملی در راستای منافع شخصی دستگاه حاکمه به کار گرفته می شود. نمونه ی بارز آن ثروت بیش از ۹۰ میلیارد دلاری خامنه ای و ثروت های نجومی دیگر باندهای قدرت است. در کشوری که از لحاظ منابع زیرزمینی یکی از غنی ترین ها در سطح جهان است، چهل و پنج میلیون از هشتاد میلیون ایرانی سر گرسنه بر بالین می گذرانند. در کنار گورخواب ها و کارتن خواب ها و میلیون ها معتاد و کودک کار و زن تن فروش و حاشیه نشین، اقلیتی فاسد و دزد و جنایتکار، منابعی مالی مردم ما را از آن خود می کنند؛ آقازاده هایشان سوار بر گران ترین ماشین های جهان، در یک لوکس تهوع آور زندگی می کنند. البته در این میان بدنه ی جامعه، در نوعی فرار به جلو، با خودکشی، با اعتیاد و... اگر از سکنه ی زودرس و امراض صعب العلاج نمیرد، خود را به کشتن می دهد تا شاید ظلم و ستم حاکمین مستبد را حس نکند.

• **کشاندن کشور به سوی فقر و تباهی و جنگ:** دولت غیر ملی کشور را به فقر و تباهی و بیچارگی و ذلت و جنگ می کشاند. نمونه هایی این چنین در تاریخ بشر کم نبوده، از جمله طی جنگ های جهانی اول و دوم که میلیون ها انسان قربانی شدند. در مورد ایران، پس از به تباهی کشاندن کشور ما در تمامی عرصه ها، نظام ضدمردمی جمهوری اسلامی قصد دارد ضربه ی نهایی خود به ملت ایران را با تبدیل کردن این آب و خاک با هزاره ها تمدن، به سرزمینی خشک، دچار قحطی، جنگ زده و از هم فروپاشیده بزند. زمین سوخته ای که این رژیم پشت سر خود رها خواهد کرد، تا مرز ۵۰ میلیون ایرانی بدون آب و غذا را از خود فراری داده و آواره ی دیگر کشورها خواهد کرد.

در پایان این بخش، راه های مختلف شکل گیری حکومت های ضد مردمی و خودکامه یادآوری می شود:

• **از طریق کودتای نظامی:** نمونه ی آن به قدرت رسیدن پینوشه در شیلی و یا سرهنگ قذافی در لیبی است.

• **با اجیر کردن نیروهای لومپن پرولتاریا و به راه انداختن کودتا یا شبه کودتا:** مانند کودتای ۲۸ مرداد که با استفاده از جاهلان مزدور نادان و چاقوکشانی مانند شعبان بی مخ، دولت ملی را سرنگون کرده و حاکمیت زور و استبداد را استمرار بخشیدند.

قانون اساسی حاکم بر سرنوشت ملتی منجر شود. این دوران بسیار حساس و خطرناک است و که اگر قرار باشد به استقرار یک دولت-ملت راستین ختم شود باید به ریسک های آن به طور خاص پرداخته شود. دو عنصر ضامن اصلی حفظ سلامت این فرآیند هستند:

- **قدرت اجتماعی:** تبلور شهروندانی آگاه که از طریق نهادهای مردمی، شوراهای، اتحادیه ها، نهادهای شهروندمدار، تعاونی ها و غیره به شکل سازمان یافته در سرنوشت جمعی خود دخالت کرده و در مقام نظارتی و مدیریتی در حوزه های مختلف نقش فعال ایفاء می کنند.
- **احزاب سیاسی:** شکل سازمان یافته تر از قدرت اجتماعی، احزاب سیاسی هستند. در یک قیام مردمی تنها احزابی می توانند نقش مثبت بازی کنند که استقلال عمل خود را حفظ کرده باشند و با تکیه بر نیروی مردمی در راستای منافع ملی حرکت کنند.

ادامه مطلب در صفحه ۱۶

اطمینان داشته باشیم، نه جنگی که بیگانگان برای ما تدارک ببینند، نه کودتای نظامی که جریان جبهه طلب به راه بیاورد و نه توهم انتخابات آزاد با نظارت بین المللی، حاکمیت ملی و استقلال کشور برای ملت ایران به ارمغان نخواهند آورد. اراده ی ملی ما، در قالب یک دولت-ملت، زمانی متبلور و در دنیا به رسمیت شناخته می شود که خود آستین بالا زنیم و در شکل دهی به سرنوشت خویش دخالت کنیم. یا به عنوان شهروندانی مسئولیت پذیر به کار جمعی در دل نهادهای مردمی بپردازیم و یا در گامی جلوتر به احزاب مردمی و عمل گرا بپیوندیم. چرا که حزب ابزار مناسب برای ایجاد تغییر در جهت مثبت تاریخ در ایران است.

در این راستا، شاید ضرورت داشته باشد همه ی راه ها و روش ها را برای کنار زدن و براندازی یک حکومت استبدادی تصور کنیم. به این ترتیب، هم به توهم رایج نزد برخی هموطنان که منتظر دست های غیبی برای نجات ایران هستند پرداخته ایم و هم به روش هایی جدی و قابل اجرا. چرا که این بار دیگر می خواهیم که مرگ یک نظام ضد مردمی، معادل زایش یک دولت-ملت قدرتمند، مستقل و برخوردار از حاکمیت ملی باشد تا سرنوشت ملت ایران به سمت آینده ای روشن برود. با این نگاه بپردازیم به روش های کنار زدن رژیم ضد مردمی:

- **تحمیل جنگ از خارج:** تغییر رژیم از طریق اشغال کشور توسط بیگانگان و تحمیل جنگ به دولت حاکم ضد مردمی، باعث تخریب و نابودی کشور و از دست رفتن میلیون ها انسان می شود، اما به طور قطع منجر به بازگشت حاکمیت ملی و استقرار یک دولت-ملت مستقل نخواهد شد.
- **کودتای نظامی:** کودتاها به طور رایج به نام مردم و به اسم نجات ملت انجام می شود، اما حتی یک مورد نداریم با کودتای نظامی، دموکراسی مستقر شده باشد. کودتا عملی است مبتنی بر زور و خشونت نظامی و نتیجه ای به غیر از نظامی گری و قلد رمایی و حکومتی به کام اقلیتی که از این طریق قدرت را غصب می کند نمی تواند داشته باشد. نمونه هایی همچون کودتای حزب بعث در عراق و سوریه که منجر به حکومت رسیدن صدام حسین و حافظ اسد شد، جلوی چشم ماست.
- **انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل:** برگزاری انتخابات با نظارت بین المللی برای تغییر رژیم استبدادی بیشتر یک ایده و نظر است تا پدیده ای عملی و قابل اجرا؛ چرا که حکومت ضد مردمی قدرت را به شکل داوطلبانه رها نمی کند. البته یک نمونه از چنین انتخاباتی در جهان انجام شده و آن هم در صربستان است. در ماهیت مردمی دولتی که به این ترتیب بر سر کار آمد تردید بسیار وجود دارد.
- **قیام مردمی با محوریت و اصالت اجتماعی:** چنین حرکتی اگر به شکل سازمان یافته و با تکیه بر اراده ی جمعی لایه های آگاه جامعه صورت بگیرد، نه تنها می تواند به سرنگونی حکومت ضد مردم منجر شود؛ بلکه زمینه ساز دولت-ملتی شود که خرد جمعی و مدیریت شهروندی را ابزار محافظت از منافع ملی می کند. کنار زدن استبداد از طریق یک قیام مردمی، نخستین گام از روندی است که قرار است به انتخاباتی آزاد و دموکراتیک برای تعیین نوع ساختار سیاسی،

نتیجه گیری:

تا زمانی که ملت ایران ترس، بی تفاوتی، انفعال و ظلم پذیری را کنار نگذارد، فرصت ها برای داشتن یک دولت مردمی در ایران یکی پس از دیگری خواهند سوخت و شکل گیری دولت-ملت ایران سرابی بیش نخواهد ماند. همان طور که در نهضت مشروطیت، محمد علی شاه با به توپ بستن مجلس این فرصت را از مردم گرفت، و یا رضاخان، که با عملکرد خود، مردم را از استقرار دولت-ملت به معنای اصیل کلمه ناامید کرد، تا در ادامه، با کودتای ۲۸ مرداد، دولت مردمی مصدق سرنگون شود و در سال ۵۷ حرکت مردمی ایرانیان خواهان یک دولت-ملت حقیقی با فریب کاری و خدعه ی خمینی و دار و دسته اش بی حاصل بماند.

امروز هم اطمینان داشته باشیم، نه جنگی که بیگانگان برای ما تدارک ببینند، نه کودتای نظامی که جریانی جاه طلب به راه بیندازد و نه توهم انتخابات آزاد با نظارت بین المللی، حاکمیت ملی و استقلال کشور برای ملت ایران به ارمغان خواهند آورد. اراده ی ملی ما، در قالب یک دولت-ملت، زمانی متبلور و در دنیا به رسمیت شناخته می شود که خود آستین بالا زیم و در شکل دهی به سرنوشت خویش دخالت کنیم. یا به عنوان شهروندانی مسئولیت پذیر به کار جمعی در دل نهادهای مردمی بپردازیم و یا در گامی جلوتر به احزاب مردمی و عمل گرا بپیوندیم. چرا که حزب ابزار مناسب برای ایجاد تغییر در جهت مثبت تاریخ در ایران است.

به عنوان یک جریان باورمند به قدرت اجتماعی، حزب ایران آباد تقویت هر دو وجه از نیروی تغییر در ایران را در دستور کار خود قرار داده است:

شهروندان داخل کشور: از طریق ارائه ی آموزش های علنی و غیر علنی، حزب ایران آباد شهروندان ایرانی را:

- از یک سو آماده ی مشارکت بیشتر در زندگی جمعی خود می کند، با پیوستن و تشکیل دادن سندیکاها، شوراهای سمن ها و دیگر اشکال نهادهای مردمی علنی و مجاز؛
- و از سوی دیگر، آن بخش از هموطنان مسئولیت پذیر را که آمادگی کنشگری به شکل جدی تر خود دارند به سمت روش های مبتنی بر خودسازماندهی اجتماعی سوق می دهد.

شهروندان خارج کشور: حزب ایران آباد، به عنوان تشکیلی انسان مدار و باورمند به قدرت اجتماعی، پذیرای تمامی هموطنان خارج از کشور است که برای ایجاد تغییرات بنیادین در ایران می خواهند در کنار فعالان حزبی دیگر تلاشی سازمان یافته و منسجم را به پیش برند.

ساختن ایرانی آزاد و آباد، ایرانی که در آن جان و کرامت انسان ایرانی به شکل نهادینه محافظت شود، ایرانی دارای حاکمیت ملی و مستقل، خواست روشن حزب ایران آباد است؛ خواستی که قرار نیست در حد آرزو باقی بماند، ما برای آن طرح و پروژه ی عملی تنظیم کرده ایم و با همت و مشارکت هرچه بیشتر هموطنان آن را به اجرا خواهیم گذاشت. #

حفظ تمامیت ارضی ایران زمینه و بستر حفظ یک میراث تاریخی انسان مدار برای بشریت است.



WWW.IRANEABAD.ORG

حزب ایران آباد



چگونگی حل اختلاف میان نیروهای سیاسی

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

پیشگفتار

در صحنه‌ی سیاسی بسیاری از کشورها، ایجاد ائتلاف بین احزاب برای پیشبرد هر چه بهتر اهداف مقطعی و تاکتیکی، با وجود اختلاف بین آنها، مقوله‌ای رایج و متداول است. از آن گذشته، برخورداری از بلوغ سیاسی و فرهنگ دمکراتیک اجازه می‌دهد، که این احزاب ضمن حفظ استراتژی خود در قالب یک تنوع سازنده از گرایش‌ها با هم به همزیستی مسالمت آمیز بپردازند.

اما نوبت به پهنه‌ی سیاسی ایران که می‌رسد - و یا دیگر کشورهایی که مانند ما هنوز با فرهنگ حزب خو نگرفته‌اند، اختلاف بین احزاب به معضل و دغدغه‌ای دیر آشنا تبدیل می‌شود و تشکیل ائتلاف و جبهه‌ی متحد در مقاطع ضروری را با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های فراوان مواجه می‌کند. چنین پدیده‌ای به سان کهنه زخمی بر پیکر اپوزیسیون ایرانی هم نشسته است و به رغم وجود شباهت‌ها و نقاط اشتراک بین بسیاری از جریانات سیاسی برانداز، عمر چهل ساله‌ی منحوس این رژیم همچنان ادامه دارد و شکل‌گیری ائتلاف بین این نیروها، اگر نه ناممکن، بسیار سخت و پرماجر است.

نبود پختگی سیاسی لازم، بیشتر تشکل‌های ایرانی را از برخورد درست با مقوله‌ی اتحاد عمل با دیگر احزاب و سازمان‌ها، در صورت وجود اختلاف نظر، ناتوان می‌کند. به این ترتیب، با وجود ضرورت مبرم شکل‌گیری همکاری‌های عملی بین نیروهای اپوزیسیون، ضعف آنها در مدیریت خردگرایانه‌ی اختلافات این مهم را با دشواری بسیار مواجه می‌سازد. فقدان فرهنگ سیاسی دمکراتیک، دامنه‌ی این گونه معضلات را به درون احزاب سیاسی ایرانی هم گشانده است، به نحوی که در اغلب آنها نظر مخالف تحمل نشده و بر خلاف احزاب کشورهای مدرن، وجود گرایش‌های مختلف در دل یک تشکل به امری ناممکن بیشتر شباهت دارد. کافی است به تاریخ سیاسی معاصر ایران نگاهی بیاندازیم، تا حذف و اخراج و حتی

ترور اعضای به دلیل اختلاف نظر را به کرات مشاهده کنیم، و یا نبود فرهنگ دمکراتیک که بارها و بارها به انشعاب و تکه پاره شدن و در نهایت نابودی و محو شدن سازمان‌ها و احزاب ایرانی ختم شده است.

این در حالی است که وجود اختلاف نظر بین چند انسان، حتی اگر دو نفر باشند، امری عجیب نیست، طبیعی است و در ذات انسان به عنوان موجودی دارای فکر و نظر و اختیار است. به همان ترتیب که همکاری بین چند انسان، با وجود اختلاف نظر هم امری عادی و طبیعی است. ساده‌ترین نمونه‌ی آن در زندگی مشترک یک زوج یافت می‌شود، وقتی که دو نفر سالیان سال در کنار یکدیگر عمر می‌گذرانند، بچه‌دار می‌شوند و طرح و پروژه‌های کوچک و بزرگ خود را به پیش می‌برند، اما به واقع بر سر همه چیز با هم توافق ندارند. در روابطی بر یک زوج حاکم است، کم یا زیاد، خوب یا بد، تفاهم‌ها و تفاوت‌ها مدیریت می‌شوند و استحکام نهاد خانواده‌ی آنها وابسته به میزان موفقیت آنها در پیشبرد این امر است.

احزاب سیاسی هم مجموعه‌ای از انسان‌ها هستند که بر سر اهداف، باورها و رفتارهای مشترک با هم توافق کرده‌اند. بنابراین وجود اختلاف نظر چه در درون و چه در بین نهادهای سیاسی به خودی خود نباید مشکلی باشد؛ مشکل از نبود بلوغ و پختگی لازم برای مدیریت این اختلاف‌هاست که ایجاد می‌شود. به شکل منطقی خود، اصولاً نیازی به یک توافق صد در صدی بین نیروهای سیاسی نیست تا بتوانند در مقطعی، هدفی مشترک را دوشادوش یکدیگر به پیش ببرند. برای آن که احزاب در کنار هم گام‌های عملی بردارند و همکاری‌های کوتاه مدت و میان مدت داشته باشند، لازم نیست به انتظار معجزه‌ای باشند که اختلاف نظر بین آنها را از میان بردارد. از آن کمتر، نیازی نیست خود را در اوج مبارزه درگیر بحث‌های نظری طولانی و بی‌پایان اقناعی کنند. کافی است بپذیرند که عدم تفاهم بر سر همه‌ی نکات امری طبیعی است، جزء ذات کار است و اگر این تفاوت‌ها نبود دیگر دو تشکل مستقل از هم نمی‌بودند. تنها چیزی

نمی‌تواند باشد، ائتلافی از نیروهای برانداز اپوزیسیون را طلب می‌کند، اما چگونه؟ از فرمول‌های احساسی-هیجانی و یا گاه عوام‌فریبانه‌ی «همه با هم» رایج بگذریم و نگاهی داشته باشیم کارشناسی و مبتنی بر علوم سیاسی:

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، اختلاف میان احزاب و گروه‌های سیاسی کاملاً طبیعی است. این اختلاف هم میان احزاب متضاد می‌تواند وجود داشته باشد و هم میان احزاب همسو؛ تشکل‌هایی که از لحاظ نظری، از جنبه‌ی استراتژیکی و یا از نقطه نظر میزان پای‌بندی آنها به اخلاق و اصالت در سیاست، متضاد و یا همسو باشند. فراموش اما نشود، صرف وجود اختلاف مانعی بر سر راه احزاب برای ایجاد یک ائتلاف نیست، حتی اختلافات بزرگ. کافی است وجوه مشترکی بین آنها وجود داشته باشد، هر چند کوچک، که زمینه‌ساز همکاری آنها بر سر همان مشترکات شوند. این نگرش، چنانچه بین نیروهای سیاسی ما ایجاد شود، اجازه خواهد داد به سمت حل و یا کاهش اختلافات بین خود گام‌هایی بردارند؛ گام‌هایی که می‌بایست روشمند بوده و از اصول لازم در این زمینه پیروی کند.

پیش از پرداختن به راهکار برای انجام چنین امر دشواری، ذکر یک نکته ضروری به نظر می‌رسد. اختلاف بین دو نیروی سیاسی، اگر به شکل آشتی‌ناپذیر آن باشد قابل حل نیست؛ مانند اختلافی که بین یک حکومت استبدادی و دیکتاتوری و احزاب دمکراتیک وجود دارد. به همین دلیل، به عنوان مثال، هیچ ائتلافی بین حزب ایران آباد با نیروهای سیاسی که به گونه‌ای یا گونه‌ای دیگر، از دور یا از نزدیک، با نظام ضد انسان حاکم بر ایران کنار می‌آیند نمی‌تواند صورت بگیرد، چرا که اختلاف ما با این جریان‌ها از نوع آشتی‌ناپذیر آن است.

و اما راهکار برای حل اختلاف بین نیروهای سیاسی:

پیش شرط لازم برای موفقیت در این زمینه، وجود اراده‌ی لازم نزد احزابی است که قرار است اختلاف‌ها بین آنها کاهش یافته و به یکدیگر نزدیک شوند. چرا که عدم تفاهم آنها، هر چقدر هم بر سر نکات سطحی و کوچک باشد، تا خواست و اراده‌ای برای پرداختن به آن نداشته باشند، بر سر جای خود باقی خواهد ماند. عنصر مهم و لازم دیگر علاوه بر عزم و اراده برای کاستن اختلاف، استفاده از گفتگو به عنوان ابزار کار است. گفتگوی سازنده در یک فضای سالم، مناسب‌ترین و منطقی‌ترین وسیله برای پرداختن به تفاوت‌ها میان احزاب سیاسی است. ابزاری که ریشه در تاریخ دارد و امتحان خود را بارها و بارها در بسیاری جوامع با موفقیت پس داده است. این مهم اما، آداب،

که لازم است درک کنند این است که در راستای منافع هر تشکل سیاسی است که بتواند اختلاف خود با دیگر جریان‌ها را به درستی مدیریت کند تا بتواند در برهه‌هایی، بنا به ضرورت‌های مبارزاتی، وارد ائتلاف‌ها و جبهه‌های سیاسی شود.

نیود شناخت کافی از این پدیده، همچنان که فقدان اراده‌ی کافی در این راستا، نه تنها اتحاد عمل بین جریان‌های سیاسی همسوی ایرانی را به امری محال نزدیک کرده، بلکه پایدار بودن و مزمین بودن چنین فرهنگی، کنشگری سیاسی به شکل سازمان یافته و در قالب حزب آن را نیز نزد ایرانیان به زیر سؤال برده است.

با توجه به شرایط شکننده و حساس کنونی میهن ما، شکل‌گیری اتحاد عمل بین نیروهای سیاسی مردمی در راستای محافظت منافع ملی ما، بیش از هر زمان ضروری به نظر می‌رسد. به همین دلیل در این نوشتار بر آن شدیم به این مهم بپردازیم؛ باشد که این آسیب‌شناسی به کاهش اختلاف‌ها و افزایش همکاری‌های عملی و تاکتیکی بین احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون بیانجامد.

همکاری عملی: لازم اما دشوار

شرایط امروز جهان، موقعیت بسیار حساس خاورمیانه، سهم بزرگی که کشور ما در تحولات منطقه‌ای دارد، بحران‌های عمیق جمهوری اسلامی از یک سو و تغییراتی که در نوع تعامل قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی با رژیم حاکم بر ایران در حال شکل گرفتن است، از سوی دیگر، نقش اپوزیسیون ایرانی و کیفیت عملکرد آن را پیش از هر زمان برجسته می‌کند. رژیم بر ایران حکومت می‌کند که سیاست‌ها و دخالت‌های منطقه‌ای غلط آن، خطر شعله‌ور شدن جنگی دیگر با ایران را به شکل بی سابقه‌ای افزایش داده است، جنگی که می‌تواند زندگی میلیون‌ها ایرانی را به زیر سؤال برد و سبب شود کشور ما سده‌ها به عقب بازگردد.

بدیهی است که در چنین موقعیتی، مهم‌ترین و ضروری‌ترین کار ما کنار زدن این رژیم باید باشد، تا نماینده‌ی ایران در صحن سیاست بین‌الملل تغییر کند و دیگر این نظام جنگ‌افروز فاسد و ضدانسان نتواند برای حفظ قدرت و منافع خود، جان و امنیت و منافع هشتاد میلیون ایرانی را به زیر سؤال برد.

از آن بدیهی‌تر این نکته می‌نماید که اگر بخواهیم جلوی بر سر کار آمدن چهره‌ی دیگری از استبداد را بگیریم، کنار زدن رژیم فعلی باید توسط نیروهای سیاسی مستقل و مردمی و در پیوند با لایه‌های اجتماعی مسئولیت‌پذیر صورت گیرد، امری که به طور قطع کار یک سازمان، یک حزب و یک گروه به تنهایی

• **احتراز از پیش شرط های غیر قابل قبول:**

برای گشودن باب گفتگو با تشکل دیگر نمی‌بایست برای آن پیش شرط‌هایی تعیین کرد که آغاز صحبت را به بن‌بست بکشاند. به عنوان مثال از یک جریان سلطنت طلب خواسته شود برای گفتگو از طرفداری از نظام پادشاهی دست بردارد. پیشنهاد گفتگو باید مبتنی بر شروط معقولی باشد که بتواند مورد اجماع طرفین قرار بگیرد و شانس آغاز و بعد پیشبرد گفتگویی سازنده و در فضایی سالم را بالا ببرد.

• **احتراز از پیشداوری درباره ی نتیجه ی گفتگو:**

حزبی که اراده می‌کند با دیگر نیروهای سیاسی آغاز به گفتگو کند، هر چقدر هم فاصله‌ی خود با آنها را زیاد بداند و احتمال نزدیکی به آنها را کم، نباید در ارتباط با نتیجه‌ای که قرار است از این گفتگوها حاصل شود، از قبل قضاوتی داشته

شرایط و اصول خاص خود را می‌طلبد، شرایطی که باید همگی فراهم شوند تا به درستی به پیش رود. اشاره ای داشته باشیم به برخی از آنها:

• **استقبال از گفتگو:**

یک حزب سیاسی، با پیش قدم شدن برای گفتگو حسن نیت خود را به جریان مقابل خود نشان می‌دهد. همان گونه که استقبال کردن و پذیرفتن دعوت تشکلی دیگر به گفتگو نشان از اصالت و سالم بودن یک حزب دارد. حزبی که به پایه‌های فکری، استراتژی کاری و انسجام تشکیلاتی خود اطمینان کافی داشته باشد، نه تنها وحشتی از گفتگو با دیگر احزاب و سازمان‌ها ندارد، بلکه با اعتماد به نفس و شفافیت قادر است به حل اختلافاتش با آنها بپردازد و در صورت لزوم حتی خود به سمت دیگر احزاب برود و پیشگام همکاری‌های عملی شود.

ادامه مطلب در صفحه ۲۰



احزاب سیاسی هم مجموعه‌ای از انسان‌ها هستند که بر سر اهداف، باورها و رفتارهای مشترک با هم توافق کرده‌اند. بنابراین وجود اختلاف نظر چه در درون و چه در بین نهادهای سیاسی به خودی خود نباید مشکلی باشد؛ مشکل از نبود بلوغ و پختگی لازم برای مدیریت این اختلاف‌هاست که ایجاد می‌شود. به شکل منطقی خود، اصولاً نیازی به یک توافق صد در صدی بین نیروهای سیاسی نیست تا بتوانند در مقطعی، هدفی مشترک را دوشادوش یکدیگر به پیش برند.

برای آن که احزاب در کنار هم گام‌های عملی بردارند و همکاری‌های کوتاه مدت و میان مدت داشته باشند، لازم نیست به انتظار معجزه‌ای باشند که اختلاف نظر بین آن‌ها را از میان بردارد. از آن کمتر، نیازی نیست خود را در اوج مبارزه درگیر بحث‌های نظری طولانی و بی‌پایان اقماعی کنند. کافی است بپذیرند که عدم تفاهم بر سر همه‌ی نکات امری طبیعی است، جزء ذات کار است و اگر این تفاوت‌ها نبود دیگر دو تشکل مستقل از هم نمی‌بودند. تنها چیزی که لازم است درک کنند این است که در راستای منافع هر تشکل سیاسی است که بتواند اختلاف خود با دیگر جریان‌ها را به درستی مدیریت کند تا بتواند در برهه‌هایی، بنا به ضرورت‌های مبارزاتی، وارد ائتلاف‌ها و جبهه‌های سیاسی شود.

رسیدن به این بلوغ سیاسی در جوامعی مانند ایران که هنوز از آن محروم هستند، از طریق فرهیختگان، هنرمندان و کنشگران سیاسی به عنوان نیروهای پیشگام به جلو می‌رود و این، زمانی که این افشار با رفتارهای دمکراتیک خود بر جامعه تأثیر مثبت می‌گذارند.

• گوش کردن صحیح برای یافتن درک درست:

در حین گفتگو، هر یک از طرفین باید به سخنان طرف مقابل به درستی گوش دهد تا درک دقیق و درستی از آن در ذهن خود ایجاد کند. تیزبینی و توجه مخاطب به کلام گوینده از ویژگی‌های یک گفتگوی سازنده و دمکراتیک است که قرار است از دل آن نتایج حاصل شود. در همین راستا، لازم است از ارائه‌ی جواب‌های از پیش آماده دوری جسته و قبل از آن که پاسخی داده شود، زمان کافی برای فکر کردن و بررسی استدلال‌های طرف گفتگو در نظر گرفته شود.

• شفافیت و صراحت کلام:

در گفتگوهای سیاسی می‌بایست سخنان، نظرات و استدلال‌ها را با دقت، شفافیت و صراحت کامل مطرح کرد. اما فراموش نشود، صراحت کلام به معنای دریدگی و بی‌حرمتی نیست. ترکیب هوشمندانه‌ای که گوینده از عقل و احساس برای بیان نقطه نظرات و دیدگاه‌های خود به کار گیرد، به گفتگو پویایی خاصی بخشیده و احتمال این که به بن‌بست برسد را کاهش می‌دهد. باید به گونه‌ای سخن گفت که مخاطب، حتی با داشتن نظر مخالف، گوینده را دشمن خود فرض نکند، چرا که اگر چنین شود، توان گوش دادن عقلانی‌ترین سخنان را هم از دست خواهد داد.

• توجه به شباهت‌ها و نقاط اشتراک:

برای نتیجه‌گیری از گفتگویی که بنا به نکات درج شده در بالا، در فضایی سالم و سازنده به پیش می‌رود، لازم است جدا از اختلاف‌ها و تفاوت‌ها، به آنچه طرفین را به هم نزدیک می‌کند توجه شود. تمرکز گفتگو، پیش از هر چیزی، نه به روی تفاوت‌ها، که به روی نزدیکی‌ها و وجوه مشترک باید باشد تا بر این مبنا بتوان سطح اختلاف را کاهش داده و امکان همسویی طرفین بر اساس مشابهت‌های حداقلی آنها را ایجاد کرد.

• اجتناب از جستجوی توافق کامل:

فراموش نشود، هیچ گفتگویی تا به حال، چه در عرصه‌ی سیاست، در در دیگر عرصه‌ها به توافق صد درصدی ختم نشده است، پس به دنبال آن نباید بود. وجود اختلاف نظر میان احزاب

باشد. بدون پیشداوری بایست برود، گفتگو کند و تلاش کند بهترین نتیجه را به دست آورد.

• ایجاد فضای سالم برای گفتگو:

برای پیشبرد موفقیت‌آمیز آن، گفتگو می‌بایست در فضایی به دور از تنش و در آرامش به پیش رود. بدین منظور لازم است اصول پایه‌ای یک گفتگوی سالم و دمکراتیک مورد نظر قرار گیرد؛ نکاتی از قبیل رعایت ادب، احترام به کرامت افراد و دوری جستن از حمله به شخصیت آنها. در حین گفتگو، حتی اگر دشواری‌های فراوانی بوجود آید، نباید رعایت ادب به دست فراموشی سپرده شود.

با توجه به کژی‌های فرهنگی ما ایرانیان، پرهیز از طعنه و کنایه و ایما و اشاره و متلک اهمیت دارد، چرا که همچون آفت، سلامت را از فضای گفتگو سلب می‌کنند. نشست و برخاست کنشگران سیاسی با قشرهای فرهیخته و تحصیل کرده‌ی جامعه می‌تواند کمکی باشد به ساختن یک فرهنگ و ادبیات سیاسی سالم که از پختگی لازم برخوردار باشد.

• مدیریت صحیح گفتگو:

عامل بسیار مهم دیگر برای کامیابی در یک گفتگو، مدیریت درست و حرفه‌ای آن است. جلسات گفتگو می‌تواند توسط طرفین هدایت گردد و یا مدیریت آن به یک طرف سوم که مورد توافق آنها باشد واگذار شود. نمی‌بایست نکات مهمی مانند تقسیم عادلانه‌ی زمان و رعایت آن در حین گفتگو، دادن نوبت به شکل برابر و دیگر مشخصات یک گفتگوی دمکراتیک مورد فراموشی واقع شوند. دمکراسی و فرهنگ برخاسته از آن از ویژگی‌های جوامع بالغ و پیشرفته است.

حزب ایران آباد، به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی دمکراتیک ایرانی، از چنین گفتگوهای استقبالی می‌کند و برای آن آمادگی لازم را دارد. ما خواهان برقراری همکاری‌های عملی با تمام آن نیروهای هستیم که به دنبال ایجاد تغییر در ایران، از طریق حرکت مردمی و دمکراتیک باشند. در این راستا، به عنوان یک نیروی اصیل و پای بند به مرام و اخلاق سیاسی، حزب ما خود را در قبال برخی جریان‌ها در جایگاه آشتی ناپذیر قرار می‌دهد و با آنها گفتگویی نخواهد داشت.

حرکت مردمی و دمکراتیک باشند. در این راستا، به عنوان یک نیروی اصیل و پای‌بند به مرام و اخلاق سیاسی، حزب ما خود را در قبال برخی جریانات در جایگاه آشتی‌ناپذیر قرار می‌دهد و با آنها گفتگویی نخواهد داشت:

- جریاناتی که در جبهه‌ی تأیید مستقیم یا غیر مستقیم نظام ضدبشری جمهوری اسلامی باشد.
- جریاناتی که ایجاد تغییر در ایران را، نه‌شانه به‌شانه‌ی احزاب مردمی و با اتکاء به لایه‌های اجتماعی، بلکه با کمک و پشتیبانی بیگانگان و قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی بخواهند به پیش برند.
- جریاناتی که در مسیر کسب قدرت سیاسی، حفظ تمامیت ارضی و انسجام ایران را به خطر بیندازند.
- جریاناتی که در اهداف و باورهای خود، به ارزش‌های انسانی مانند پای‌بندی به حقوق بشر، دمکراسی و عدالت اجتماعی باور نداشته باشند، لذا یک توافق نظری حداقلی بین آنها و حزب ما نمی‌تواند بوجود آید.

*

راهکار پیشنهادی حزب ایران آباد در این راستا، همانگونه که بارها و بارها بیان شده، همانا **توافق نظری حداقلی و همکاری عملی حداکثری** با دیگر جریانات سیاسی با رعایت نکات فوق می‌باشد. این چنین اتحاد عملی تنها با حفظ استقلال تشکیلاتی می‌تواند صورت بگیرد و در آن از ادغام و ذوب شدن و استحاله در احزاب دیگر نشانی نیست. با رعایت این شروط، حزب ما آماده‌ی نزدیکی و همکاری با دیگر سازمان‌ها و احزاب ایرانی بوده و از آن استقبال می‌کند. #

همان‌گونه که میان افراد، امری عادی و طبیعی است. تنها یک ذهن مطلق‌گرا و سیاه و سفید بین است که به دنبال تفاهم کامل در پی گفتگو می‌گردد. چنین تفاهمی یک رویای غیر ملموس بیش نیست. ذهن انسان‌ها و تجربیات آنها با هم تفاوت دارد، بنابراین نگاه آنها به مسائل ناهمگون است و توافق کامل میان آنها هرگز ایجاد نمی‌شود.

نکاتی که برشمرده شد، نه تنها به کار گفتگوی سازنده میان جریانات سیاسی می‌آید، بلکه در روابط درون تشکیلاتی احزاب ایرانی هم می‌تواند مؤثر افتد؛ امری که فرهنگ سیاسی نزد کنشگران سیاسی ایرانی را رشد داده و نتایج مثبت آن در سرنوشت ملتی بروز خواهد کرد.

نتیجه‌گیری:

ایجاد اتحاد عمل و ائتلاف بین احزاب و سازمان‌های متعلق به طیف اپوزیسیون ایرانی نه تنها مهم، بلکه در شرایط حساس کنونی، بیش از همیشه، عین ضرورت است. بر اساس آنچه گفته شد، فرمول واقع‌بینانه و عملی برای پیشبرد این امر حیاتی، که می‌تواند آینده‌ای روشن برای ایران را تضمین کند، در این گزاره خلاصه می‌شود:

حرکت به سمت توافق، ضمن درک اختلاف

حزب ایران آباد، به عنوان یکی از جریانات سیاسی دمکراتیک ایرانی، از چنین گفتگو‌هایی استقبال می‌کند و برای آن آمادگی لازم را دارد. ما خواهان برقراری همکاری‌های عملی با تمام آن نیرو‌هایی هستیم که به دنبال ایجاد تغییر در ایران، از طریق

حزب ایران آباد

حزب ما تلاش دارد تا با پایان بخشیدن به حاکمیت مثلث جهل، استبداد و فقر در ایران، آن را با آگاهی، آزادی و آبادی جایگزین سازد. این مهم را حزب ایران آباد حاصل تلاش سازمان یافته‌ی شهروندان می‌داند. هم از این رو بر آن هستیم با تقویت قدرت اجتماعی و واگذاری قدرت سیاسی به شکل‌های مردمی، جامعه‌ای بسازیم که در آن مردم بر سرنوشت خویش حاکمند و تاریخ خود را رقم می‌زنند.

به جمع ما در حزب ایران آباد بپیوندید:

www.iraneabad.org





آزادی، ضرورت انسان ماندن

کوریش عرفانی

آزادی امری طبیعی برای انسان است، اما به طور مصنوعی از انسان سلب شده است.

در نبود آزادی انسان ناقص می ماند و سیر تکاملی او با مانع روبرو می شود. برداشت انسان ها از آزادی البته متفاوت است. حتی مستبدترین حکومت ها نیز مردم تحت سلطه خود را آزاد معرفی می کنند. اما در ورای تعابیر و تعاریف متفاوت، آیا شاخص هایی وجود دارد که بتواند انسان آزاد را انسان محروم از آزادی تفکیک کند؟

اگر بلی، این شاخص ها چیست؟ نوشتار زیر به این موضوع می پردازد.

• تعریف آزادی

برای درک آزادی باید تعریف مشخصی از آن داشت. آزادی نبود محدودیت برای اندیشیدن و عمل کردن است. این البته تعریفی است تجریدی و نظری. در عمل، نبود محدودیت ناممکن است. اما تعریف پدیده از شرایط پدیده متفاوت است. ما نخست می بایست ذات آزادی را در چارچوب تعریف آن دریابیم تا بتوانیم واقعیت آن را بهتر درک کنیم. پس، هر انسانی باید قادر باشد که در گام نخست، آزادی را به صورت نبود هیچ گونه محدودیتی در نظر گیرد. در گام دوم می رسیم به این که زندگی جمعی انسان ها در کنار هم، زایندهی برخی از محدودیت ها می شود. این محدودیت های بدیهی قابل تصور و حتی در شکل معقول خود قابل پذیرش است. مشکل از زمانی زاده می شود که این محدودیت ها شروع به رشد مصنوعی می کنند و به جایی می رسند که آزادی انسان ها به حداقل غیر قابل قبول می رسد. حداقلی غیر منطقی و غیر سازنده.

• آزادی و محدودیت های آن

محدودیت هایی که در جامعه بر آزادی مترتب می شود را پس می توان به دو بخش تقسیم کرد:

- محدودیت های ضروری
- و محدودیت های کاذب

محدودیت های ضروری آنهایی هستند که برای برخورداری متساوی همگان از آزادی در جامعه مورد نیاز است. معیار معروف «آزادی هرکس تا آن جاست که به آزادی دیگری لطمه نزنند»، از این منظر برخاسته است.

این نوع از محدودیت ها عقلانی، منطقی و داوطلبانه است و افراد با آگاهی و اراده نسبت به آنها گردن می نهند. اما محدودیت های کاذب آنهایی است که بخشی از جامعه برای گسترش آزادی خود نسبت به سایر بخش های جامعه اعمال می کند. به عبارت دیگر، در محدودیت های ضروری انسان ها برای رعایت منافع همگانی و تأمین آزادی مشترک یک سری چارچوب و خط قرمز ترسیم می کنند؛ اما در محدودیت های کاذب، عده ای با سوء استفاده از قدرت و در واقع برای حفظ موقعیت برتر خویش، آزادی اکثریت را خط کشی کرده و مردمان را در قفس های آشکار و پنهان نگه می دارند.

سیر تکامل تاریخ بشر روند افزایش و کاهش محدودیت های ضروری و محدودیت های کاذب بوده است. تمامی قیام ها و انقلاب های بشری از زمان قیام اسپارتاکوس و بردگان رُم تا به مقاومت زندانیان سیاسی امروز در ایران، داستان تلاش پرهزینه بشر برای زدودن محدودیت های کاذبی بوده که صاحبان قدرت و ثروت بر دست و پای اکثریت مردم بسته اند.

باید دانست که در حالی که محدودیت های ضروری سبب تأمین و تضمین آزادی می شوند، محدودیت های کاذب موجب کاهش و مرگ آزادی هستند. محدودیت های کاذب انسان ها را از رشد انسانی و توسعه ای استعدادهایشان باز می دارند و آنها را به افرادی سرخورده و روان پریش تبدیل می کنند. انسان غیر آزاد توان شکوفا شدن ندارد و فردی که شکوفا نشود، در حسرت و افسوس می میرد. شکوفایی حق طبیعی انسان است و نبود آزادی او را از این حق محروم می سازد. به همین خاطر نبرد برای کسب آزادی نه سیاسی است نه چیزی شبیه آن، یک وظیفه ای انسانی است: تلاشی برای برخورداری از حق طبیعی شکوفایی بشر.

• آزادی و آگاهی

آگاهی از ضرورت آزادی برای انسان زیستن هریک از ما را دعوت می‌کند که در ورای باور سیاسی خود، در مسیر حفظ انسانیت خویش کوشا باشیم. هر آن کس که در نبرد برای آزادی شرکت می‌کند، در واقع در تلاش است تا بشریت را به سوی رشد و تکامل یاری دهد؛ به همان ترتیب که آنها که برای کسب و استقرار آزادی تلاش نمی‌کنند سهمی در شکوفایی انسان‌ها و اعتلای بشریت برای خود قائل نیستند.

شرکت در نبرد و مبارزه برای آزادی امری نیست که با تحریک احساسات یا فشار و اجبار بتواند توأم باشد. برعکس، این مبارزه‌ای است که باید از آگاهی و درک و اراده‌ی فرد سرچشمه گیرد. زیرا در غیر این صورت اصالت ندارد، نه ماندگار است و نه ارزشمند.

آزادی برای آزادگان است و آزاده فردی است که نمی‌تواند بدون آزادی زندگی کند. آنها که آزادی را آرزومندند ولی برای کسب آن تلاش نمی‌کنند را نمی‌توان آزاده نامید، زیرا آنها ضرورت برخورداری از آزادی را برای پاسداشت انسانیت خویش درک نکرده‌اند. این در حالیست که برای انسان آزاده تصور این که بتواند بدون آزادی عمر را به پایان برد ناممکن است. آن قدر ناممکن است که حاضر است در مسیر مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌اش هر سختی و فداکاری را به جان بخرد، اما در بردگی عمر نگذراند. انسان آزاده زنده بودن توأم با آزادی را «زندگی» می‌نامد و انسان غیر آزاده، زنده بودن را به دروغ و برای دلخوشی و خودفریبی، «زندگی» می‌نامد.

نتیجه گیری

بر اساس آن چه گفته شد در می‌یابیم که به جز آنها که در جهل مرکب و مطلق به سر می‌برند، محال است که ما ایرانیان در شرایطی باشیم که ندانیم محرومیت از آزادی تا چه حد برای رشد فردی و تکامل اجتماعی‌مان مضر و مخرب است.

اما اگر می‌پرسید پس چرا با وجود آن که می‌دانیم به طور گسترده و پرشمار برای کسب آزادی اقدام نمی‌کنیم، پاسخ آن روشن است: زیرا که عادت می‌کنیم بدون اهمیت دادن به شکوفایی انسانی خود عمر را به پایان بریم و بمیریم. عادت می‌کنیم که زنده باشیم نه این که زندگی کنیم. آری، برای میلیون‌ها ایرانی، زنده بودن جای زندگی را گرفته است. اما نه به طور جبری، -که جبر هرگز در مورد موجود انسانی به طور مطلق مطرح نیست- بلکه به صورت انتخابی و ارادی. میلیون‌ها ایرانی انتخاب کرده‌اند که بدون آزادی و به عنوان انسان‌هایی ناقص و محروم از حق رشد زیست کنند تا بمیرند. این واقعیت تلخی است که نمی‌توان انکار کرد، اما وجود و حضور این واقعیت تأسف‌بار نباید سبب شود که ما به سهم خود، به درک و آگاهی فردی خویش پشت کرده و در تلاش و نبرد برای کسب آزادی شرکت نکنیم. هر کس باید برای خود تعیین تکلیف کند.

انسان یا آزاد زندگی می‌کند و انسان است و یا به آزادی پشت می‌کند و از انسان بودن خویش استعفا می‌دهد. انتخاب با ماست. #



**انسان یا آزاد زندگی می‌کند
و انسان است و یا به آزادی
پشت می‌کند و از انسان
بودن خویش استعفا می‌دهد.
انتخاب با ماست.**

دفاع از جان مردم توسط مردم



حزب ایران آباد خود را همدرد هموطنان عزیز زلزله زده می داند.

نشریه ی "خودرهاگر"

شماره یازدهم - ۱۰ آذر ۱۳۹۶ - ۳۱ نوامبر ۲۰۱۷

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

آدرس پستی:

Po.Box 302 Van Nuys

CA 91408 USA

Tel: 1-747-200-5560

Email: hezbiraneabad@gmail.com

تنها مطالبی که به امضای دفتر سیاسی

حزب ایران آباد رسیده است بیانگر

نظرات رسمی حزب خواهند بود.

سایر مطالب بیانگر نظرات

نویسندگان آن می باشند.

حق انتشار با ذکر منبع آزاد است.



تلویزیون دیدگاه را در شبکه های اجتماعی دنبال کنید!



تداوم و گسترش کار رسانه ی مستقل و شهروندی

دیدگاه در گرو همیاری منظم شماست!

به بخش همیاری مالی در وبسایت دیدگاه مراجعه کرده

و با طرق مختلف ارانه همیاری مالی آشنا شوید:

www.didgah.tv

